

جستجو کرد نه در نظام برنامه‌ریزی.

و بالاخره مانع سوم، روحیه و فرهنگ جاری و عمومی جامعه ما است که در میان دولتمردان، مردم و نهادهای فعال و مؤثر در اقتصاد کشور نفوذ دارد. دولتهای حاکم با اشاعه این فرهنگ از سال ۱۳۳۲ با شدت و حدتی روزافزون به مصرف‌گرایی و ریخت و پاش دامن زدند و به کلی روحیه صرفه‌جویی و پس‌انداز و انباشت سرمایه را نابود کردند. از این منظر دولتهای ما عموماً سرآمد و پشت‌ازا بودند و این ویژگی منفی خود را به مردم نیز القا و تزریق نمودند که *الناس علی دین ملوکهم*.

این سه مانع اصلی و مادر، عوامل بنیادی عدم موفقیت برنامه و برنامه‌ریزی در کشور ما هستند. نتیجه‌ای که پس از گذر نیم قرن از عمر برنامه و برنامه‌ریزی در وطن ما، برای ایران فردا عایدمان می‌شود، این است که نظام برنامه‌ریزی را با هر تدبیری می‌بایست از قدرت سیاسی و تحولات و تبدیلات آن مصون ساخت و سازمان برنامه و روند اجرای برنامه را از بوروکراسی سنتی کشور جدا نمود. همچنین با دقت و پافشاری و قاطعیت از ریخت و پاشها و اتلاف منابع دولت جلوگیری کرد. و اصل صرفه‌جویی، پس‌انداز، انباشت و سرمایه‌گذاری را در میان ملت و دولت، با سختگیری و خست پیش برد. این، هدف بنیادی و ملی ما در این مقطع تاریخی و پس از پنجاه سال تجربه برنامه‌ریزی است.

Reza.Golshahi  
www.KetabFarsi.com

## دهه سوم و ضرورت بازگشت به اهداف اولیه انقلاب\*

در بیستمین سالگشت پیروزی سیاسی انقلاب، همچون همیشه، جشنها و مراسم یادبود به همین مناسبت رایج بود. اندر ذکر مناقب و مزایای آن و ستایش روزافزون برخی شخصیت‌های روحانی از منابر و تریبون‌های تبلیغاتی بی‌شمار و رنگارنگ، داد سخن داده می‌شد و طبق معمول سنواتی، بر حرارت و هیجان شعارهای داغ کفر و استکبارستیزی مرتباً افزوده می‌گشت. در حالی که به رغم این شعارهای رو به فزونی، آنچه در بطن جامعه و نظام و حاکمیت سیاسی کشور می‌گذرد، روندی متفاوت با روند شعارهای موجود است.

برای هر شاهد و ناظر این قضایا، بویژه کسانی که واجد اندک هشیاری و دقت و پی‌جویی حوادث و وقایع‌اند، این سؤال پیش می‌آید که به راستی از پیامها و شعارها و مواعید انقلاب در سال ۵۷، پس از بیست سال، چه میزان به منصفه ظهور رسیده و گامی چند انقلاب را به پیش برده است؟ صاحبان فکر و هوشیاری، کمتر به ظواهر و تبلیغات و بیشتر به حقایق و واقعیات متحقق نظر دارند. به خصوص اگر شاهد تبلیغات ظاهری و تکراری و خسته‌کننده باشند.

### ریشه‌های تاریخی انقلاب ۱۳۵۷

برخی ریشه‌های تاریخی انقلاب را از زمان پایان جنگ جهانی دوم در نظر می‌گیرند، بدین ترتیب انقلاب واجد عمری پنجاه ساله می‌شود، اما اگر ریشه‌های تاریخی آن را از بدو تولد و تکوین تا به امروز بررسی دقیق نماییم، بیش از یک صد سال از عمر آن می‌گذرد و این مدتی کم و کوتاه نیست. بسیاری از کشورها و ملت‌ها، همچون ژاپن و هندوستان، عمر نهضت استقلال‌طلبی و آزادی و ترقی‌خواهی‌شان از ما کمتر و کوتاهتر بوده است، مع‌ذلک آنها اکنون سطوح بالاتر و والاتری از استقلال و خوداتکایی و ترقی و

---

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۵۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۷ چاپ شده است.

اقتدار ملی و تعالی اجتماعی را نسبت به ما که با داعیه محو کفر و استکبار و رهبری جهان اسلام به میدان آمده‌ایم، تجربه می‌کنند. اکنون این سؤال مطرح است که ما از درون و بیرون چه ضعفهایی داشته‌ایم که امروز این چنین عقب افتاده‌ایم و هنوز بر سر ساده‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیم و پیامهای انقلاب و حرکت ملی، یعنی استقلال و آزادی گیر کرده‌ایم؟ در این بحث ضروری است که از همان پنجاه سال پیش آغاز کنیم تا بتوانیم به آرایه تصویری از ریشه‌های تاریخی انقلاب نائل آییم.

پس از فروپاشی رژیم دست‌نشانده و پلیسی پهلوی اول و سپری شدن دوران هفت ساله اشغال سراسری کشور توسط قوای نظامی استعماری ولی مدعی آزادی و دموکراسی، و تحمل خرابی و خسارات و قحطی و مرگ و میر و تجزیه‌طلبیهای دوران اشغال در پایان جنگ جهانی دوم و به هنگامی که همه ملل و دول جنگزده جهان به ترمیم خرابیهای جنگ پرداخته و برنامه‌های پنج ساله و هفت ساله بازسازی و نوسازی را اجرا می‌کردند، ما نیز به همین امید و آرزو به این مهم پرداختیم. برحسب تصادف همین روزها مصادف با پنجاهمین سالگرد طرح برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی - اجتماعی و گذار از ۸ برنامه هفت ساله و پنج ساله شده است. پس از ختم جنگ و تخلیه کشور از قوای بیگانه از سال ۱۳۲۷ این مسائل مطرح شد.

۱ - احساس ضرورت نوسازی و ترمیم خرابیهای جنگ و جبران عقب‌ماندگیهای اجتماعی - تاریخی.  
۲ - اراده تثبیت آزادی و مردم‌سالاری و مقابله با روند تند و مهاجم بازگشت به استبداد رضاخانی از طرف طبقه حاکمه.

۳ - احساس ضرورت مقابله با سیاستهای نو و کهنه استعماری، در ابعاد سیاسی و اقتصادی آن.  
۴ - احساس ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و مقابله با آهنگ تجزیه‌طلبی که از جانب ابرقدرت تازه جهان - بلوک کمونیسم - طرح شد و استعمار انگلیس نیز با آن هماهنگی می‌نمود.

مرحله جدید نهضت ملی ایران با رهبری دکتر مصدق و برخی از رجال روحانی و سیاسی کشور آغاز شد. این نهضت، به طور مشخص، نظر به دو قطب اسارت‌کننده ایران داشت و رهایی از آن را مد نظر خود قرار داده بود:

استعمار غرب و شرق که در آن روزگار نظر به استثمار منابع و ذخایر طبیعی و انسانی ایران داشت، و استبداد که در شرف تجدید حیات بود و خفقان جامعه و سرکوب حقوق و حضور مردم را می‌خواست و می‌کوشید که در اتاقهای در بسته، پنهان از ملت، با خودباختگی تمام در برابر قدرتهای خارجی، به معاملاتی بپردازد تا مردم نفهمند که آنها چه داده‌اند و چه گرفته‌اند و چقدر از کیسه ملت و منافع و مصالح ملی برای بقا و دوام حکومت خود خرج کرده‌اند. پایه‌گذاری نظام برنامه‌ریزی با رهبری و مدیریت خارجی، همراه با آغاز مذاکرات نفت برای کسب اندکی درآمد بیشتر از قرارداد نفت جنوب، طبیعتاً همین

روند و خودنمایی همان دو قطب اسارت‌کننده ملت و وطن ایرانی بود. نهضت ملی، با اقدام فعال در برابر آن روندها و حرکتها مردم را بسیج کرده و خواهان اعلام شفافیت رفتار و عملکرد دولتیان در روابط خارجی و بده‌بستانها با بیگانگان و توطئه‌های سیاسی درونی طبقه حاکمه بود. این نهضت، سرانجام موفق به طرح اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و تجربه بیست و هفت ماهه دولتی ملی و مردمی و آزاد و استقلال‌گرا گردید. طی این حکومت ۲۷ ماهه الگویی از زندگی سیاسی - اجتماعی آزاد و مستقل و خودباور و خوداتکا به ملت ایران عرضه شد و نمونه‌ای بدیع از اقتصاد ملی خوداتکا و پی‌ریزی ساختار مقاومت در برابر فشار و محاصره اقتصادی امپریالیستی و تأمین لوازم و ضرورت‌های قانونی، اجتماعی و اداری آن، برای ملت ایران به یادگار گذارده شد. این نهضت تا امروز اعتبار و مشروعیت و صورت آرمانی اهداف ملی را رقم زده و برای ملل و دول‌رهای طلب از استعمار و استبداد نیز الگویی تقلیدشدنی پی‌ریزی نموده است. اما آن نهضت، با همه حقانیت و پختگی و استحکام قانونی خود، در اثر توطئه و تهاجم مشترک قطب استبداد طلب درونی و قدرتهای استعمار طلب برونی همانند بسیاری از حرکات و نهضتهای تاریخ، حتی نهضتهای اولیا، دچار شکست ظاهری و موقتی شد، اما مانع تثبیت تاریخی حقانیت آن نگردید و میراث ارزشی جاودانه‌ای از خود به یادگار گذاشت.

از آن زمان، یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب سال ۱۳۵۷، اهداف و پیامهای نهضت ملی روشن و پابرجا باقی مانده است. در فراز و نشیبهای جنبش مقاومت در برابر رژیم کودتایی تحول نهضت از مقاومت و مبارزه قانونی ولی مخفی ۱۳۳۲ - ۱۳۳۹ تا اعتراض علنی و مردمی ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ و قیام خرداد ۱۳۴۲ و جنبش قهرآمیز مسلحانه و برانداز ۱۳۴۳ - ۱۳۵۶ و سرانجام، حرکت انقلابی و برانداز نوده‌ای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ به رغم تغییر و تحول در رهبری و مدیریت حرکت انقلابی و ورود قشرهای جدید و تازه‌نفس مثل روحانیت - که دهه‌های متوالی از مسائل سیاسی و کلان کشور خود را منزوی ساخته و از صحنه سیاست و مبارزه سیاسی دور مانده بود - انرژی و هیجان جدیدی به نهضت ملی تزریق شد. ولی اهداف و پیامهای نهضت و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در همان پیامها و اهداف چهارگانه فوق تثبیت شد و برای همیشه شعار انقلاب پیروز یا مغلوب ملت و مردم کشور باقی مانده و خواهد ماند. اما از سالهای ۱۳۴۱ به بعد که به دلیل مقاومت و مکر و حيله‌های رژیم حاکم وقت، نهضت ملی به سوی رادیکالیسم ملی رانده می‌شد، برای دستیابی به استقلال واقعی سیاسی - اقتصادی، بازگشت به فرهنگی ملی و درون‌جوش ضرورت پیدا کرد و آن فرهنگ چیزی جز مکتب اسلام و تشیع سرخ نبود که طی ۱۴۰۰ سال با موارث ملی و تاریخی مردم ما عجین و هم‌خونی کامل یافته بود. پس انقلاب اسلامی که از سالهای ۴۲ به بعد تکوین یافت همان اهداف و پیامهای چهارگانه را در ذات خود داشت که در بستری از اسلامیت و توحید و الهام از آموزشها و ارزشهای اسلامی و توحیدی به سوی تحقق پیش

می‌رفت. انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، در جوهر ذاتی و تاریخی خود، هرگز نمی‌تواند اهداف و پیامهای فوق را نادیده بگیرد و به داعیه رهبری روحانیان، خطوط و محورهای اصلی انقلاب را مخدوش نماید. شاهد بر این ادعا این است که در تمام مدت اوجگیری مبارزات از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ که به تدریج به سمت رهبری روحانیان می‌رفت، حتی لحظه‌ای حرکات مبارزاتی و انقلابی از آرمانها و شعارها و پیامهای چهارگانه فوق خالی نبود، و مبارزان روحانی بویژه رهبر انقلاب، همواره روی اهداف آزادی و استقلال در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن و ضرورت رهایی و ترقی مادی و تعالی معنوی و اقتدار کشور و ملت پافشار بودند. بنابراین اگر رهبری انقلاب را روحانیت به عهده گرفت، شعارها و اهداف انقلاب را نهضت ملی و تکامل آن، به روحانیت داد.

### انحرافات بعد از پیروزی انقلاب

تمام انقلابات و نهضت‌های رهایی‌بخشی که ما در تاریخ بشر می‌شناسیم، پس از یک دوره از پیشرفت و بالندگی و پیروزی و غلبه بر مخالفان، به محض تثبیت و دستیابی به نهاد و حکومت و حاکمیت سیاسی، دچار انحرافات تدریجی نسبت به آرمانهای اولیه انقلاب می‌شدند. در نهضت‌های انبیا، در عین انحرافات پس از پیروزی از جانب رهبری دین همواره الگوها و اسوه‌های ناب آن مکتب دینی، در قالب کتاب یا سنت یا جانشینان برگزیده شخص پیامبر، باقی می‌مانند. این الگوها با وجود برکناری از قدرت سیاسی و حضور مستقیم در صحنه، تکیه‌گاهی برای ادامه آموزشها و پالایش اخلاق و ارزشهای مردم بودند. در انقلابات بشری، معمولاً این الگو و اسوه‌ها به صورت قطب یا اشخاص سنتی و مجسمی باقی نمی‌مانند و لذا کار حراست و حفاظت از خلوص و صفای انقلاب امری بسیار پیچیده‌تر می‌شود که بیشتر نیازمند عقلانیت و دقت و تقوی و کوشش بوده و هست.

در انقلاب فرانسه، پس از پیروزی اولیه، حاکمیت خیلی دست به دست شد ولی هیچ‌گاه ضدانقلاب یا قطب‌های اصلی که شورش مردم برضد آنها صورت گرفته بود حاکم نشدند. روبسپیر و ناپلئون یا لوئی فیلیپ انقلاب را منحرف کردند ولی هیچ‌گاه آن را قلب ماهیت نکردند. در انقلاب روسیه شوروی در سال ۱۹۱۷ نیز تلاطم و جابجایی قدرت و تحول سیاستها در میان اصحاب انقلاب صورت گرفت و موجب قلب ماهیت انقلاب شد، ولی انقلاب به سلطنت و تزارسم برنگشت. در چین نیز کم و بیش به همین ترتیب بود. اما هیچ‌یک به رغم انحرافات نسبت به اهداف و پیامهای اولیه انقلاب انحراف کامل و بازگشت به سوی ارزشهای ضدانقلاب را همراه خود نیاوردند.

اما در کشور ما، پس از پیروزی انقلاب به فاصله کمتر از یک سال، افراد و اشخاصی وارد هسته انقلاب شدند که طی سالهای قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، همواره در طیف مقابل مبارزان قرار داشتند. به شهادت کتاب منتشر شده از سوی وزارت اطلاعات، این افراد طی آن ۲۵ سال همواره و هر

ساله در روز ۲۸ مرداد جشن و مراسم داشتند و تجدید عهد با سلطنت و دربار پهلوی دوم می‌کردند. در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۱ و در مطبوعات اعتقاد به ضرورت سلطنت برای ایران را بارها ابراز داشته‌اند و به شرکت فعال در حادثه نهم اسفند ۱۳۳۱ و ماجراهای قتل رئیس شهربانی مصدق و سال ۱۳۳۲ در مجلس اقرار و افتخار کرده و گفته‌اند که از حریم سلطنت دفاع نموده‌اند. حتی در فضای باز و منفجر شده سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که با سرعت منجر به جوشش انقلابی و پیروزی انقلاب گردید، فعالیت حزبی خود را بر اساس احترام و التزام به قانون اساسی مشروطه اعلام نمودند. اما پس از پیروزی انقلاب همین گروه با آن مواضع و عقاید، خود، از نظریه پردازان اصلی نظام شدند و در عمق محافل روحانیان نفوذ کردند و خود را به عنوان دلسوزان و صاحبان اصلی انقلاب و روحانیان معرفی نمودند و مدعی تشکیلات نظامی مشخصی شدند که در ارتش نفوذ داشته است که در سالهای قبل از انقلاب از درون نظام سلطنتی با آن مبارزه می‌کرده است. در حالی که چنین نبود. به شهادت همان کتاب، آنها نزدیکترین روابط را با دستگاه ساواک آن زمان و مشاورت و دوستی با پاکروان‌ها و فردوست‌ها داشتند.

راقم این سطور، قصد ندارد که احترام و پایبندی خود را نسبت به کلیت محتوایی قانون اساسی ذره‌ای مخدوش نماید، ولی برای بیداری و آگاهی کسانی که در این روزگاران در مراکز و هسته‌های جناح انحصار و سرکوب به طراحی و برنامه‌ریزی برای حاکمیت و غالبیت گروهی به زبان منافع ملی و منکوب نمودن هر چه غیرخودشان، مشغولند، به عرض می‌رساند که در طی این بیست سال، چرا هیچ کس پیدا نشد که یک بار از خود یا از مقامات و دست‌اندرکاران جناح انحصار سؤال کند که چرا شورای انقلاب که مرکب از نزدیکترین اصحاب امام بود، طی یک ماهی که عمیقاً و دقیقاً به قانون اساسی پیشنهادی دولت موقت رسیدگی و تغییرات عمده در آن اعمال می‌کرد، هرگز به این فکر نیفتاد که پیش‌نویس قانون اساسی فاقد ولایت فقیه و امتیازات ویژه برای روحانیت است؟ شخص امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی، به رغم اینکه خود واضح نظریه ولایت فقیه بودند، چرا در اظهار نظر نسبت به آن پیش‌نویس نگفتند که این قانون فاقد ولایت فقیه و امتیازاتی برای روحانیت است؟ یا مراجع دیگر آن زمان که خود به ولایت فقیه معتقد بودند، مثل مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، چرا چنین تذکری را ندادند؟ چرا در جلسه معارفه در حضور امام در قم با نمایندگان منتخب خبرگان ذکری و نامی از ولایت فقیه مطرح نشد؟ و تنها آن گروه خاص و آن اشخاص خاص بودند که برای روحانیت و اسلام و انقلاب به فکر کسب امتیازاتی همچون ولایت فقیه افتادند، همانها که تا شب انقلاب مباحی به طرفداری جدی از سلطنت بودند. هر ذهن نقاد و پرسشگر به این اندیشه می‌افتد که نکند آن حزب و رهبر آن حزب با کاشتن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و انحرافات بعدی از مفهوم فقهی و شرعی آن به سوی محتوای سلطنتی مثل نظریه ذوب در ولایت، نظریه وصل ولایت به ذات پروردگار (= فره ایزدی سلاطین در تاریخ ایران)، رفته رفته سلطنت

را در قالب ولایت فقیه زنده کردند تا در لحظات خاصی با همکاری خارجیان همان پوسته ولایت فقیه را هم کنار زنند تا سلطنت مجدداً از درون آن سربر آورد! چرا هیچ کس نپرسید که آن رهبر و حزب چه شد که پس از سه ماه به یک باره از مواضع خود بازگشت؟ و اگر علقه و ارادتی به روحانیت داشتند چرا رهبر آن جریان در وصیت نامه خود تصریح کرد که تمام بدبختیهای تاریخی ایرانیان به گردن روحانیت است؟ تغییر موضع صد و هشتاد درجه‌ای حاکی از آن است که دو سه ماه قبل که آن دلسوزی مصلحتی را برای روحانیت به خرج داده و امتیازات گروهی و حاکمیت بلامسئولیت برای آن طلب کردند، از سر صداقت و اعتقاد نبوده، بلکه قصد سیاسی دیگری در کار بوده است. بدین ترتیب که خود را و عده‌ای از روحانیان را که مخالف انقلاب و مبارزات ضد رژیم سلطنتی بودند و تا شب پیروزی انقلاب، همکاریهایی هم با دستگاه سابق داشتند به عنوان عناصر صادق و مخلص نظام جمهوری اسلامی وارد در محافل و مقامات و مناصب شرعی یا دولتی نمایند و آنگاه انقلاب را به آنجا بکشانند که خود می‌خواستند. متأسفانه در راه تحقق این نیت موفق شدند تفرقه و خصومتی شدید و بی سابقه در میان مبارزان و انقلابیون ایجاد کنند و محصول آن این است که امروز شاهدیم. البته مبارزان و انقلابیون قدیم و سابقه‌دار که از مبانی و ارزشهای مکتب توحید و اسلام بهره‌ای داشته و دارند، حسرت زده حضور در حاکمیت و قدرت نیستند، در هر مقام و جایگاهی که باشند انجام وظیفه ملی و دینی برای آنها مهم است. لکن از این تفرقه‌ها و خصومت‌های القایی کسی و مقامی جز کلیت کشور و وطن ایرانی و اسلام و مردم ایران و انقلابی که برای آن خونها و جانهای بسیار نثار شده است، زیان نمی‌بیند.

اینکه انحرافات پس از انقلاب اسلامی خودمان را ناشی از یک فرد یا گروه یا حزب دانستیم (و ما این حزب و گروه را ۲۸ مردادی‌ها می‌خوانیم) موجب سوء تفاهم نشود. آنان که به دلیل جاه طلبی گروهی، طبقاتی یا شخصی از وسوسه حاکمیت انحصاری و مقام ممتاز در جامعه به وجد آمده و در لباس روحانی یا غیر آن با حدت و حرارت از برنامه‌های آن حزب و گروه استقبال کردند و آنها را در میان خود در صدر مجلس انقلاب جای دادند و یا آنها که از این ضعفها بری بودند ولی سکوت و تسلیم به حوادث را شعار خود نمودند، از مسئولیت این انحرافات تاریخی در رهگذر انقلاب و اسلام مبرا نیستند و به هر حال در دنیا و آخرت در برابر ملت و تاریخ مسلمانان و پیشوایان پاسخگو و مسئول می‌باشند.

### نتایج انحرافات فوق

گروههایی که بدین ترتیب بر صدر کرسی حاکمیت و غالبیت سیاسی - اجتماعی تکیه زدند، چون خود از کیفیت نیل به این انحصار حاکمیتی آگاه بودند، همواره آن را لرزان و ناپایدار یافتند. لذا تمام قدرت فکری و رفتاری و تشکیلاتی خود را متوجه حراست از این انحصار نمودند و از فکر و اندیشه و تلاش و کوشش برای حل بسیاری از معضلات و مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی و خارجی

جامعه به عمد بازماندند. برای جلب رضایت مردمانی که از این انحصارطلبی بی‌دلیل، به اعتراض درآمده بودند، به دادن امتیازات مادی و اقتصادی پرداختند. نتیجه آنکه از سال ۱۳۶۱ به بعد، دستی گشاده به ریخت و پاش و هزینه و مصرف و مصرف باز کردند تا مگر مردمان را از راه شکم و رفاه موقت دلخوش کنند. و از این حقیقت تاریخی و روان‌شناختی آدمیان غافل ماندند که اگر با محبت و وحدت و صفا جلب علقه و دل بستگی آنها نشود، هیچ جانشین مادی و رفاهی دیگری ممکن نیست که بتواند مردمان را جذب و جلب نماید.

بدیهی است که هزینه‌های مادی بی‌حد و حصر برای جلب رضایت و سکوت حکومت‌شدگان تا جایی امکان و کشش دارد که حکومت یا به منبعی عظیم و بی‌نهایت، وصل باشد یا آنکه نظام تولید سالم و صحیحی را پایه‌ریزی کرده باشد که از محل گردش کار تولید و توزیع و مالیات یک منبع سیال و دینامیک برای تأمین رفاه جامعه و جلب رضایت مردم فراهم شود. و این هر دو تحت حاکمیت انحصاری که با کیفیت فوق قبضه شده است ممکن نیست. اولاً منبع لایزالی که پاسخگوی هزینه‌های روزافزون حاکمیت انحصاری باشد وجود ندارد، و ثانیاً تحت حاکمیت گروهی و انحصاری، کار تولید و گسترش سرمایه‌گذارهای تولیدی هرگز به پیش نمی‌رود. سرگذشت اقتصادی بیست ساله پس از انقلاب بسیار دردناک و تعجب‌آور است. طی این بیست سال، ما درآمد ارزی نفتی حدود سیصد میلیارد دلار داشته‌ایم. احدی نمی‌تواند در تاریخ بشریت، انقلاب و نهضتی را بیابد که یک چنین منبع مالی کار ناکرده‌ای در اختیارش باشد. متأسفانه این درآمد نه صرف تأسیسات تولیدی و زیربنایی جامعه شده و نه برای رضایت و حمایت بخش قابل توجهی از جامعه - بجز معدودی تاجر و دلال - خرج شد. اما همان منبع نفتی، یعنی ثروت سرمایه‌ای که از زمان رژیم قبل و بعد از انقلاب بی‌محابا استخراج و خرج مصرف و ریخت و پاش می‌شد، امروزه نیز به لحاظ ذخایر به حداقل و از نظر بهای فروش به جایی رسیده است که پاسخ هزینه تولید آن را نمی‌دهد. بنابراین نه فقط درآمد نفت قابل توجهی وجود ندارد، بلکه هرگونه سرمایه‌گذاری جدید برای استخراج نفت جدید شود نیز فاقد توجیه اقتصادی و به کلی بی‌ثمر و بی‌فایده است.

اما آنانی که از پیشرفت کار تولید داخلی و سرمایه‌گذارهای تولیدی ناموفق و ناامیدند، تنها راه نجات از تنگنای اقتصادی - اجتماعی کنونی را در کسب سرمایه خارجی، چه به صورت وام و چه به شکل سرمایه‌گذاری یافته‌اند. اما با توجه به کیفیت روابط و دیپلماسی خارجی این حاکمیت و رفتارهای بیست ساله گذشته و عملیات تخریبی در سیاست خارجی دولت مسئول و قانونی فعلی نه وام قابل توجه با شرایط عادلانه برای کشور ما قابل حصول است و نه سرمایه‌گذارهای صنعتی - تولیدی. بنابراین تنها راه حل بحران اقتصادی و عواقب اجتماعی آن در برابر حاکمیت ما رویکرد به سرمایه‌گذارهای نفتی و گازی



است. در حالی که به شرح فوق این گونه سرمایه گذاریها در شرایط امروزی به کلی فاقد توجیه اقتصادی می باشد. شرکتهای نفتی خارجی یا فراملیتی ها، برای سرمایه گذاری به این سرزمین نخواهند آمد مگر با دریافت پاداش و سودی غیرعادی و غارتی، از آن دست که به شرکت توتال فرانسوی (روسی و مالزیایی) رسیده است. اما محصول همین سرمایه گذاریها هم، اگر نفت و گازی موجود باشد، باید در این بازار بسیار نازل کنونی فروش رود. از طرفی شرکتهای امریکایی به ایران نمی آیند یا نمی توانند بیایند و فرانسه و آلمان هم که شرایط طاقت فرسای غارتی دارند. ظاهراً مذاکراتی با کمپانی انگلیسی B.P در جریان است. اما روابط و معاملات وزارت نفت به گونه ای عجیب و بی سابقه پنهانی صورت می گیرد و احدی از رسانه ها یا مردم امکان کسب اطلاع از درون آن وزارت را ندارند. استتار معاملاتی وزارت نفت در این زمان در طول تمام عمر شرکت ملی نفت سابقه نداشته است. به هر حال ما در اینجا مجبوریم یا به اخبار خارجی یا به حدسها و حسابهای خود متوسل شویم. همان گونه که در سال قبل روشن و برملا شد، تمایل و گرایش جناح انحصار در روابط خارجی، در زمینه های سیاسی یا اقتصادی، به مذاکرات محرمانه و پشت درهای بسته است. این نوع مذاکرات معمولاً از جانب رسانه ها یا خبرگزاریهای خارجی، در زمانی که منافعشان اقتضا کند منتشر می شود ولی از نظر جناح انحصار، ملت ایران نامحرم ترین افراد در اطلاع یافتن از روابط و معاملات سیاسی و اقتصادی خارجی دولت می باشند!

حال گمان ما این است که با توجه به مذاکرات اواخر سال ۱۳۷۵ نایب رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس با معاون خاور میانه ای وزارت خارجه انگلیس (نیک براون) که پخش شد و ارتباطات کم و بیش برملا شد، در آن زمان تاکنون، به نظر می رسد که شرکت نفت انگلیس، برای آمدن به ایران و سرمایه گذاریهای نفتی - گازی در آن، با توجه به بازار بسیار غیراقتصادی نفت، شرایطی گزارده باشد که یکی از آنها تطهیر نمودن سوابق آن شرکت در ایران است. این مستلزم نفی یا توبه از نهضت ملی شدن نفت است که در چهل و هشت سال پیش اتفاق افتاد. و اما چگونه می توان از جریانی که متضمن برکات بسیار مالی و اقتصادی برای کشور بوده است و از جمله حدود ۳۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی نفتی طی بیست ساله پس از انقلاب عاید این کشور کرده و امکان این همه ریخت و پاش بی سابقه را فراهم نموده است، گذشت کرد و توبه نمود؟ پس آسانترین و کم هزینه ترین راهی که می ماند همانا بدنام کردن و تهمت زدن و فحش دادن به شادروان دکتر مصدق است که سی سال پیش در گذشته است، یا گرفتن جان یک زوج وفادار و دلداده به مصدق، داریوش و پروانه فروهر به عنوان قربانیان پیش پای شرکت نفت انگلیس برای اینکه به ایران تشریف بیاورند و سرمایه گذاری نمایند! اما ای کاش مسئولان و دست اندرکاران برای یک بار اطلاعاتی از این گونه قراردادهای نفتی پشت پرده به این ملت مظلوم می دادند و اندر مزایا و دلایل انتخاب این گونه معاملات مطالبی در اختیار مردم، یعنی صاحبان واقعی منابع و ذخایر طبیعی

می‌گذارند.

در هنگامی که حملاتی وسیع از خارج و بعضاً از داخل نسبت به حاکمیت انحصاری ایران می‌شود، چه نیاز و مصلحتی به کشتار آن زوج مظلوم و جریحه‌دار کردن احساسات میلیون‌ها ایرانی بود؟ این سیاستها و رفتارها و معاملات و توبه از ملی کردن نفت همه از اثر وجود همان جناح یا گروه ۲۸ مردادی‌ها در درون محافل و تشکیلات جناح انحصار است. و همانها هستند عوامل اصلی و بنیادی به ناکامی کشاندن انقلاب اسلامی کشور ما.

\*\*\*

به قرار اطلاعاتی که از دو سال قبل تاکنون به دست ما رسیده و می‌رسد هر قدر تهاجم و تجاوز به حیثیت و آبرو و اعتبار اجتماعی مردمان مبارز قدیمی این سرزمین صورت گرفته و می‌گیرد، دقیقاً در ادامه برنامه هویت است. این برنامه دو سال قبل از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد و صدای اعتراض بسیاری را برانگیخت. از این رو اگر حاکمیت به استقرار فضای صفا و مسالمت و همکاری و همیاری احساس نیاز می‌کند، باید به هوش باشد که راههای سرکوب و حذف و حملات تبلیغاتی و تهاجم به حیثیات مردمان صاحب احساس مسئولیت دینی و ملی و وطنی امتحان خود را داده است، حتی شیوه قتلها و حذفهای چند ماهه اخیر هم جز بدنامی و کاهش نفوذ و اقتدار برای عاملان و محرکان آن حاصلی به بار نیاورد. و از طرفی حل مسئله روابط بین حکومت‌کنندگان و حکومت شونده‌گان از اهم ضرورتها و وظایف و دغدغه‌های حکومتها هست و باید باشد. اگر چنین نکنند، سرانجامی ناگوار در انتظار آنها و ملت و مملکت است. اگر پس از بیست سال آزمون و پیمودن راهها و اتخاذ شیوه‌های مرسوم، پی به خطاها و اصلاح آنها نبریم، فرصتها با سرعت از اختیار ما خارج می‌شوند و در نهایت راهی جز فروپاشی حاکمیت، نظام، کشور و ملت باقی نمی‌ماند. و این سنت الهی است نه اراده افراد بشر.

حال با این تحولات که در سطح حاکمیت، بویژه در میان جناح انحصار در شرف تکوین است، به نظر ما در اندک زمانی، از پیامهای نهضت ملی که پایه و مبنای انقلاب اسلامی و پیامهای آن است نیز چیزی باقی نمی‌ماند. پشت کردن انقلاب اسلامی به نهضت ملی شدن نفت یا قطع علاقه و وابستگی به آن موجب قطع ریشه‌های هویتی خود آن می‌گردد و اگر ویژگیهای هویتی یک حرکت اجتماعی و انقلاب را از آن بگیرند قالب اسلامی یا غیراسلامی آن تأثیری در مشروعیت آن ندارد. جناح انحصار بیهوده می‌پندارد که با فدا کردن آزادی می‌تواند استقلال را حفظ کند و اکنون بر خودش و بر ما ثابت شده است در غیاب آزادی، استقلال خواب و رؤیایی بیش نیست. آن جناح اکنون باید بداند با نفی آزادی و استقلال، از اسلامیت هم هیچ چیز باقی نمی‌ماند. آیا اسلام و پیامبر اسلام از حکومتی که آزادی و استقلال را از آن بگیرند، راضی هستند؟ هرگز! امیدواریم در آستانه دهه سوم انقلاب با بررسی انحرافات دوره‌های گذشته، دهه سوم را دهه بازگشت به شعارها و اهداف فراگیر و اولیه آن سازیم.

رشد منفی سرمایه‌گذاری، مخالفت با صرفه‌جویی ملی و...

## بحران اقتصادی\*

در اخبار آمده بود که مجلس شورای اسلامی طرح یک فوریتی صرفه‌جویی ملی را رد کرد. نکات مهم این طرح عبارت بوده است از کاهش حدود ۷۰ درصد از هزینه سفرهای خارجی حقوق‌بگیران نظام، کاهش هزینه‌های همایشهای داخلی و بین‌المللی در حدود ۵۰ درصد، ممنوعیت استفاده از خودروهای دولتی برای نیازهای شخصی، به حداقل رساندن کمیسیونهای بین‌کشورها، قطع ارز مأموریتی تمام مقامات از جمله نمایندگان مجلس، وزراء، معاونان و سران سه قوه و معاونان و مدیران کل و...

درباره رد این طرح چند سؤال عمده پیش می‌آید: اول اینکه دولت یا قوه مجریه در سیاستهای اجرایی خود اعم از مالی و اقتصادی یا اداری و اجرایی، اختیاراتی دارد. با توجه به اینکه طبق رسوم سنواتی، بودجه‌های مصوب دولتها، همواره کسریهایی فراتر از حدود پیش‌بینی شده در قانون مصوب بودجه‌ها دارد - که معمولاً در شش ماهه دوم سال بارز و مشخص می‌شود - نیاز به طرح متمم بودجه از طرف دولت و تصویب مجلس و تأمین منابعی برای جبران کسری، پیش می‌آید. با توجه به این سابقه، هر دولتی حق و اختیار دارد که از آغاز سال صرفه‌جویی‌هایی در هزینه‌ها و عملکردهای مالی خود اعمال کند. بویژه در سالهای اخیر که بسیاری از منابع درآمدی دولت، در لایحه بودجه خوشبینانه بوده و در عمل تحقق نمی‌یابد و به عکس هزینه‌هایی غیرمتروقه نیز پیش می‌آید. از طرف دیگر تصویب اعتبارات بخشها و ردیفهای بودجه‌ای دولت از طرف قوه مقننه فقط از نظر محدودیت سقف هزینه جنبه الزامی دارد، کف هزینه‌ها هیچ الزام قانونی ندارد. با وجود این چه نیاز قانونی یا سیاسی وجود داشت که مسئله

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۵۲، فروردین ۱۳۷۸ چاپ شده است.

صرفه‌جویی ملی برای تصویب در قوه مقننه مطرح شود؟ آیا این از موارد غفلت خود دولت یا طرفداران آن در مجلس بوده است یا آنکه عناصری از دولت که در مورد صرفه‌جوییهای ضروری این زمان دچار تزلزل و سستی بوده و هستند. این مسئله را القا کرده‌اند تا از قدرت مجلس برای رد این صرفه‌جوییها و بستن دست دولت استفاده کنند؟ به هر حال به نظر ما تمام موارد صرفه‌جویی مطروحه در لایحه مزبور از اختیارات دولت است و از ضروریات و واجبات و ظایف دولت در مواجهه با بحران اقتصادی مالی کنونی است.

سؤال دوم اینکه مجلس محترم که این طرح را با اکثریت آراء می‌کند، مگر در جریان وضع مالی - اقتصادی کشور به طور کل و دولت به طور خاص نمی‌باشد؟ مگر نمی‌دانند که منابع درآمدی دولت در برابر هزینه‌ها به قدری ناکافی و عقب است که دولت برای تأمین بخشی از منابع برای هزینه‌های خود، اقداماتی از قبیل فروش ارز به حجاج به قیمت بازار، قرض از سیستم بانکی، پیش‌فروش نفت به میزان یک میلیارد دلار و... انجام داده و حتی قرضه خارجی را وارد کرده و اعتبارات عمرانی را به حدود پنجاه درصد کاهش داده است؟ مگر نمایندگان محترم مجلس در جریان وضع معیشتی کارکنان دولت و کل جماعت حقوق‌بگیران جامعه و تناسب حقوقهای دریافتی با هزینه‌های فعلی و تورم کمرشکن و افسارگسیخته نیستند؟ مگر نمی‌دانند که بخش قابل توجهی از مردم به زیر خط فقر رسیده، دچار گرسنگی مزمن شده‌اند؟ مگر نمی‌دانند که گرفتن قرضه از سیستم بانکی داخلی، از موارد مهم تورم‌زاست؟ مگر نمی‌دانند که تنها راه حل فوری و کوتاه‌مدت برونشوی موقت از مشکلات اقتصادی و مالی دولت، همان صرفه‌جویی در هزینه‌های موجود جاری و اولویت‌بندی در هزینه‌های عمرانی است تا بخشی از منابع دولت برای تأمین هزینه‌های واجب و یا واجد اهمیت بنیادی در سیاستهای درازمدت آزاد شود؟

اگر پاسخ سؤالات فوق منفی باشد، باید به صلاحیت آن نمایندگانی که با دریافت حقوقی بسیار گزاف و تحمیل هزینه‌هایی سنگین به دولت و بیت‌المال، تا این حد از حقیقت مفاهیم ساده اقتصادی و مالی بی‌اطلاع‌اند، تردید نمود. چون باورکردنی نیست که آقایان یا اکثر ایشان از این گونه اطلاعات و معلومات بی‌بهره باشند، این فکر پیش می‌آید که نکند آقایان یا برخی از ایشان که از وجود دولت خاتمی ناراضی‌اند، می‌کوشند که از هر فرصت و امکانی برای بستن دستهای دولت و زمین زدن آن و اجبار آن به استعفا و کناره‌گیری، استفاده کنند. در این صورت این سؤال پیش می‌آید که مسئله درگیری سیاسی جناحی و نفرت آقایان از برنامه‌ها و توفیقات سیاسی دولت خاتمی در داخل و خارج و مصالح حاکمیت و سیطره گروهی و انحصاری تا چه حد گسترده و نافذ و راسخ است که آقایان این چنین تعهدات خود را نسبت به ملت و مملکت و انقلاب و پروردگار آدمیان به فراموشی می‌سپارند؟

به هر حال این تصمیم مجلس اگر با آخرین احتمال فوق منطبق باشد، جای نهایت تأسف را دارد. و

بدین ترتیب از این پس مسئله درگیریه‌های سیاسی جناحها نیست که برای مردم مطرح می‌باشد، بلکه مسئله احساس وظیفه و مسئولیت در برابر مصالح و منافع ملت و مملکت است که باید از طرف ملت از سردمداران جناح انحصار خواسته شود.

\*\*\*

قبل از خبر مزبور، در نظر بود که در نوشتار حاضر به مسئله بحران فعلی اقتصادی کشور و جامعه نظر کنیم و شمه‌ای از آنچه بنا به تجربه و مطالعه دریافته‌ایم همراه با توصیه‌ها و پیشنهادهایی از جانب خود، به عرض خوانندگان برسانیم. مدخل پیشنهادی این راقم، شروع صرفه‌جویی و کاهش سریع مصرف دولتی، به عنوان الگویی برای کل جامعه بود که متأسفانه مجلس با آن چنین برخورد کرد. (آنچه در پی می‌آید قبل از ۷۸/۱/۲۱ نوشته شده است):

کشور و ملت ما، در این روزگار سخت‌ترین و تنگترین شرایط اقتصادی و اجتماعی را تجربه می‌کنند. تورم افسارگسیخته، تنگنای بودجه‌ای دولت، بیکاری، رکود و ورشکستگی روزافزون صنایع، فشارهای روزافزونی که بر صاحبان درآمد ثابت وارد می‌شود، بی‌عدالتی‌های جاری و مزمونی که از این طریق بر بخشی از مردمان و شهروندان و هموطنان به طور روزافزون وارد می‌شود، و در کنار همین وضع رویکرد مردمان به انواع فساد و مشاغل فاسد برای گذران زندگی و سیر کردن خود و خانواده، اموری نیستند که بر کسی پوشیده باشد یا نیاز به ارائه آمار و مدارک داشته باشند. در همین اوضاع، همان اندک صنایعی که از سالها، بلکه دهه‌های قبل تکوین یافته بودند و در صورت رونق اقتصاد و تولید در حدود ظرفیت اسمی می‌توانستند بخش قابل توجهی از نیازهای داخلی جامعه را تأمین نمایند. اکثراً به دلیل رکود بازار و تنگنای فروش، انبارهایشان مملو از کالای ساخته ولی فروش نرفته شده است. همین امر آنها را با توقف تولید و ورشکستگی مواجه می‌سازد. جالب آنکه در این میان برحسب آگهیهای تبلیغاتی و تجاری، فقط صنایع مصرفی پیش پا افتاده با ارزش افزوده نازل، همچون شامپو و پفک‌نمکی و... را ظاهراً رونق‌دار می‌یابیم و بس، و بقیه صنایع دچار اختلال و رکود و توقف و زیان شده‌اند.

در برابر یا در کنار همه این مشکلات و نقایص اقتصادی، ما دولت و حاکمیتی بسیار گسترده و پرهزینه داریم: نهادها و مؤسسات متنوع و موازی، هزینه‌ها و حقوق و دستمزدهای فوق‌العاده، پذیراییها و همایشها و کنگره‌ها و سمپوزیمهای پرریخت و پاش و شاهانه، حجم کارکنان و حقوق‌بگیران و ابواب جمعی بسیار متورم و خارج از نیاز و تناسب با سطح کیفیت خدماتی که به ملت و مملکت می‌دهند. به هر حال این حاکمیت بسیار پرهزینه است و سطح مصرف و ریخت و پاش و بذل و بخششهای آن، در حد اغنیای جهان و تاریخ است. در حالی که سطح واقعی درآمد ملی ما، پس از کسر درآمد نفت، در حدود درآمد سرانه پاکستان و بنگلادش می‌باشد. تحمل بار و تأمین هزینه‌های دولت و

حاکمیتی این چنین، یکی دیگر از موارد بحران‌زای اقتصادی و اجتماعی ماست.

هرکسی می‌تواند از همین وجوه ظاهری آینده‌ای نه چندان امیدبخش را در پیش روی خود ببیند. به کوتاه سخن، ما امروز دچار بحران اقتصادی هستیم. حقیقت این است که در چند ساله اخیر، بویژه بعد از انقلاب، مابه‌طور ریشه‌ای و بنیادی روی این مسائل اندیشه نکرده و به جستجوی راه درمان قطعی نیز برنخاسته‌ایم و در هر شرایطی، به هر دلیل و بهانه‌ای از پرداختن به راههای بنیادین و عمیق خودداری کرده‌ایم. چنین است که امروز ثمرات همه کوتاهیها و خوش‌خیالیهای ما انباشته شده و ما را در این بحران خطیر گرفتار کرده است.

اگر بتوانیم مشکلات و نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی را طبقه‌بندی کنیم، به این حقیقت برمی‌خوریم که آنچه امروز عموم مردم از آن رنج می‌برند و رسانه‌ها و محافل سیاسی - اجتماعی، در مقام حمایت از مردم و قشرهای آسیب‌پذیر، از آن می‌نالند، همانا تورم و رکود با رکود تورمی است - که مشکلی عمیق، مهم و سایه‌گستر بر شرایط امروز ماست. اما صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصادی می‌گویند که تورم و رکود فعلی با همه مشکل‌آفرینی‌ها علت نیست، معلول است. حال آنکه مردم غیر کارشناس، همینها را مستقیماً حس می‌کنند و دولت و مقامات را به باد انتقاد می‌گیرند که چرا به دنبال چاره‌ای برای آن نیستند. اندر وظیفه و مسئولیت نسبت به حل و فصل مشکلات و رفع بحرانها، تردیدی نیست، اما اگر مسئولان بی‌توجه به معلول بودن آن به چاره‌جویی برخیزند، همان اتفاقی می‌افتد که در ربع قرن اخیر افتاده است. چاره‌جوییهای سطحی و موقت یا احساساتی با معلول‌نگر، آثار کوتاه مدتی در تسکین موقت آلام مردمان دارد، اما در عین حال بر امور بنیادی‌تر یا کلان‌تر اقتصادی تأثیر منفی می‌گذارد. چنانکه برای پیشگیری از تورم، قیمت سوخت و بنزین را به یمن یارانه‌های دولتی، پایین نگه می‌دارند، ولی همین نوع چاره‌اندیشیها، که گاه ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر هم به نظر می‌رسد، اثر تخریبی بر کلیات اقتصاد می‌گذارد، مصرف را شدیداً بالا می‌برد و کسریهای مالی و بودجه دولت را افزایش می‌دهد و از آن رهگذر تورمهای نوین را به بار می‌آورد. مسکن‌های اقتصادی چون یارانه‌ها، موجب تخریب اقتصادی و فشار مجدد مردم می‌شود. هزینه‌های دولتی از عوامل تورم قیمتهاست بویژه هزینه‌های جاری. کاهش مداوم نرخ برابری پول ملی از عوامل دیگر تورم است و این نیز به مصرف ارزی جامعه، بخش خصوصی و دولتی مربوط است و با آن رابطه مستقیم دارد. تقاضای ارز خارجی در اقتصادی که شدیداً به واردات کالاها یا خدمات یا سفرها و ریخت و پاشها و بذل و بخششهای خارجی دولت وابسته است، موجب افزایش مجدد و مکرر قیمت کالاها و خدمات می‌شود. اینها شمه‌ای از علل تورم می‌باشد. با مسکن یارانه هیچ یک از این علتها درمان نمی‌شوند.

پس چاره‌جویی اساسی تورم به امور اقتصادی بنیادی‌تری برمی‌گردد که اگر آنها چاره نشود، اقدامات

ساده و صوری به نام حمایت از آسیب‌پذیران، حلال مشکلات نخواهد بود. همچنین توجه و تمرکز انحصاری روی تورم و آن را معیاری برای انتخاب سیاستها قرار دادن موجب غفلت در روندهای اقتصادی مهمتر و تعیین‌کننده‌تر و سرنوشت‌سازتر خواهد بود.

آنچه در بطن روندهای اقتصادی جریان دارد و از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است ولی کمتر کسی از مردمان یا گزارشگران مطبوعاتی بدان توجه می‌کنند، یا نسبت به آن نگرانی نشان می‌دهند، همانا رکود و توقیفی است که در سرمایه‌گذاری به وجود آمده است. توقف یا رکود در سرمایه‌گذاری به این معنا است که جامعه به طور کلی فکری برای افزایش جمعیت و نیروی کار فزاینده جدیدی که به بازار کار وارد می‌شوند و حتی برای بهره‌وری بیشتر همان نیروی کار شاغلی که به مشاغل غیرتولیدی و بیکاری پنهان مشغول است نمی‌نماید. این، به نوبه خود، مرادف با این واقعیت است که در جامعه مرتباً نسبت جمعیت تولیدکننده کالا و ارزش افزوده و ثروت ملی واقعی به جماعت مصرف‌کننده این ارزش افزوده و غیرمولد پایینتر می‌رود و روزه‌روز عده کمتری کار و تولید ارزش می‌کنند و عده بیشتری مصرف می‌کنند و می‌خورند.

در سایه چنین روندی، حتی اگر عدالت اقتصادی - اجتماعی هم برقرار باشد نتیجه‌ای جز فقیرتر شدن روزافزون کل جامعه ندارد. تجربه تاریخی کل ممالک جهان نشان داده است که عدالت اجتماعی در توزیع درآمد رابطه مستقیم با درآمد ملی یا درآمد سرانه دارد. این حقیقت را آمار توسعه انسانی سازمان ملل به وضوح نشان می‌دهد. حال اگر در اثر عدم سرمایه‌گذاری تولیدی و ایجاد اشتغال مولد، کل جامعه به فقر و فلاکت عمومی سوق داده شود و به طور ساختاری عدالت در توزیع فدا گردد و گرایش به شکافهای عظیم طبقاتی در ذات روابط اقتصادی فزونی گیرد، از عدالت‌طلبی بجز آرمانگرایی ذهنی و حرفی بعضی و تظاهر و ریای بعضی دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. آن‌گاه چنین بستری از فقر و بی‌عدالتی ساختار محیطی مناسبی برای پرورش و رواج انواع فساد و بیماریهای اجتماعی و اخلاقی خواهد بود. پس سرمایه‌گذاری و رشد مستمر آن یعنی همه چیز، یعنی گسترش رفاه و نعمت در جامعه، یعنی بسط عدالت و بالاخره ترویج اخلاق و فروریزی فساد. از اینجاست که اگر گروههایی از درون حاکمان یا از بیرون آنان، یا گروههای معارض (اپوزیسیون) و یا دگراندیشان از هر مکتب و مرام بنا به هر دلیل در مقابل گسترش سرمایه‌گذاری تولیدی مقاومت و کارشکنی کنند، همه چیز یک ملت را از او می‌گیرند و او را برآستی قربانی منافع یا امیال و عقاید خود می‌سازند.

سرمایه‌گذاری به طور طبیعی انتهای مسیر یک روند اقتصادی سالم است. معنای سرمایه‌گذاری عبارت است از اینکه دولت و ملت، هر دو، طی یک جنبش همگانی و بسیج عمومی از درآمد خود هر چه کمتر مصرف، و هر چه بیشتر پس‌انداز می‌کنند. و پس‌اندازهای ملی هر چه بیشتر در راه سرمایه‌گذاری

جدید تولیدی به کار می‌افتد.

در کشور ما، طی ربع قرن گذشته که درآمد نفت به یک باره با سطح و نسبت بالایی وارد اقتصاد ایران شد، سرمایه‌گذاریهای دولتی و بعضاً خصوصی صورت گرفت، اما سرمایه‌گذاریهای تولیدی بخش دولتی ما متأسفانه هیچ‌گاه از کارآمدی و منطق اقتصادی برخوردار نبوده‌است. در سرمایه‌گذاری تولیدی بر اساس منطق اقتصادی می‌بایست در هر دوره پس از وضع هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم تولید، از کل درآمد، چیزی به عنوان مازاد اقتصادی یا سود باقی بماند که اولاً جبران استهلاکات تأسیسات صنعتی و زیربنایی و منابع طبیعی کشور یا جامعه یا واحد تولیدی معین را بنماید، و ثانیاً، چیزی از آن برای اداره عمومی کشور و امنیت و رفاه عمومی و نگهداشت سطح رفاهی جامعه (در قالب مالیاتها) اختصاص یابد و ثالثاً سهمی برای افزایش رفاه و بهبود زندگی عموم مردم به کار رود و بالاخره چیزی هم برای سرمایه‌گذاری مجدد و مستمر، جهت توسعه آینده کشور و ملت منظور گردد. بخش خصوصی در سراسر جهان و بخش عمومی در کشورهای پیشرفته صنعتی، همواره این منطق اقتصادی یا قانونمندی تولید صنعتی را رعایت کرده و می‌کنند. به این جهت است که پیوسته به سمت توسعه و رفاه هر چه بیشتر پیش می‌روند. اما در کشورهای عقب‌مانده به خصوص در کشورهای نفتی و بویژه در کشور ما، در سرمایه‌گذاریهای دولتی این منطق کمتر به کار رفته یا از آن تبعیت گردیده است.

نگاهی به کتابچه‌های حاوی بودجه کل کشور که هر ساله از طرف دولت برای تصویب به مجلس می‌رود و پس از جرح و تعدیلهایی از تصویب می‌گذرد و به اجرا می‌رسد، نشان می‌دهد که در میان تمام ارقام درآمدی دولت، رقم مربوط به سود شرکتهای دولتی رقمی بسیار ناچیز و پایین است، یعنی در حدود یک درصد سرمایه‌ای که برای آنها به کار رفته است. این درصد سود هرگز قادر به جبران استهلاکات ملی و انباشت سرمایه برای توسعه پایدار کشور نیست. به همین دلیل است که کشور ما، برای توسعه در تولید یا امور زیربنایی یا اجتماعی، همواره محتاج به صادرات نفت یا وام خارجی بوده و هست. بنابراین سرمایه‌گذاریهای دولت تا در ساختار و کیفیت بهره‌برداری از آنها تحول اساسی رخ ندهد، قادر به پوشاندن نیاز به سرمایه‌گذاریهای عمومی ملی نمی‌باشند. به علاوه اگر رشد سرمایه‌گذاری به دولت اختصاص و انحصار یابد. مردم، افق و وظیفه‌ای برای رویکرد به سرمایه‌گذاری برای خود نمی‌یابند. به این جهت به سوی مصرف تمام درآمد خود یا انتقال آن به خارج می‌روند و بخش خصوصی صاحب ثروت و نقدینگی نیز به سوی تجارت، معاملات زمین و ساختمان و... و به هر حال به سوی مشاغل کاذب و فاسد و مخمل به اقتصاد سالم می‌روند. طی سالهای گذشته دولتهای ما هر چه توانستند در صنایع زیربنایی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، اما با کاهش سهم نفت در درآمد ملی بعد از این دولت از منابع مالی کافی برای ایجاد صنایع جدید نیز محروم خواهد بود. پس به ناگزیر از این به بعد باید فشار و تمرکز ملی ما



روی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی قرار گیرد. اینکه رشد بخش خصوصی تولیدی موجب رشد بی‌عدالتی و نیز شکاف طبقات می‌شود مسئله‌ای است که بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون، خلاف آن ثابت شده است. چنانکه معروض افتاد در آمار توسعه انسانی سازمان ملل این حقیقت، در قالب ضریب (جینی) به وضوح نشان داده شده و می‌شود. اگر دولت، بواقع دولت ملی باشد نه دولت طبقاتی و گروهی و جناحی و اکثر مردم جامعه را واقعاً نمایندگی بنماید، این دولت ملی در بسط عدالت و توزیع هر چه عادلانه‌تر درآمد حاصل از تولیدات کوشا و مصمم و موفق خواهد بود و نیازی به تملک مراکز تولیدی ندارد.

دولت قبلی، مدعی بود که با مجموعه سیاستهای موسوم به تعدیل اقتصادی (که در حقیقت تعدیل نبود، تخریب بود) زمینه رشد سرمایه‌گذاری و حرکت به سوی استقلال کامل منابع اقتصادی، از جمله نیروی کار را فراهم می‌آورد. ولیکن مدت ۸ سال اجرای آن سیاستها، جز در بخش دولتی به سرمایه‌گذاریهای قابل توجهی دست نیافت. در بخش خصوصی هیچ‌گونه تحرکی در سرمایه‌گذاری تولیدی ایجاد نشد (بجز گسترش بی‌رویه صنایع پیش پا افتاده و فاقد ارزش افزوده مثل پفک نمکی، فرش ماشینی، اجاق گاز و ...)، و به رغم امتیازات بسیار، موفق به جذب سرمایه خارجی هم نگردید. ولی در مقابل، مصرف دولتی و مصرف خصوصی را به وضع وحشتناکی بالا برد و نتیجه آن گردید که علاوه بر یک صد میلیارد دلار درآمد نفتی و ۱۵ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی کشور به زیر بار حدود ۴۰ میلیارد دلار وام خارجی (با شرایط بسیار بد) نیز رفت.

بنابراین، سرمایه‌گذاری خصوصی از سالهای قبل از دولت آقای خاتمی، روند کاهشی شدید خود را آغاز کرده بود و دولت جدید وارث آن شد. دولت جدید که با کاهش سریع درآمد نفت و نیز سررسید بازپرداخت وامهای قبلی مواجه شد، به کلی از توان سرمایه‌گذاری تولیدی جدید محروم گردید، در نتیجه در مجموع رشد سرمایه‌گذاری ملی (دولت + بخش خصوصی + مردم در قالب تعاونی‌ها) در کشور ما طی سه سال اخیر منفی بوده است. یک بخش (دولت) به رغم هزینه بسیار موجد مازاد نیست، بخش دیگر (خصوصی) از سرمایه‌گذاری تولیدی طفره رفته و فقط به ندرت به سوی صنایع فاقد ارزش افزوده کافی رفته است. به عنصر ثالث - مردم - نه فرهنگ پس‌انداز و پرهیز از مصرف و رویکرد به سرمایه‌گذاری تولیدی را آموخته‌اند و نه مردم، به دلایل سیاسی و فرهنگی، متمایل به آینده‌نگری و پرهیز از ریخت و پاش و تجمل هستند و نه با روحیه اقتصادی و امساک و تحمل ریاضت آگاهانه پرورده شده‌اند؛ بنابراین می‌توان با محاسبه تقریبی - با احتساب استهلاکات - مدعی شد که رشد سرمایه‌گذاری ما، قریب به صفر بوده است. این است آن حادثه وحشتناکی که در بطن اقتصاد و اجتماع در شرف وقوع است و مبشر دورانهای فقر و فاقه و رکود و بی‌عدالتی عظیم و عظیم‌تر در آینده می‌باشد.

توضیحاً اشاره می‌نماید که در بودجه دولت یا شرکت‌های دولتی به اقلامی از هزینه‌های عمرانی برمی‌خوریم که بظاهر کم نیست ولی نسبت به هزینه‌های جاری دولت و شرکتها ناچیز است. نهادهای دولتی عادت داشتند و دارند که هر ساله بخش قابل توجهی از هزینه‌های جاری خود را که نوعاً غیرقانونی یا آلوده به فساد است جزء هزینه‌های عمرانی یا سرمایه‌گذاری وارد نمایند و به هر حال ارقامی که از بابت سرمایه‌گذاری ثابت در حسابهای ملی وارد می‌شود، معمولاً به اعتبار هزینه‌های انجام شده است، ولی این بخش عمده هزینه صرف فساد و ریخت و پاش و سفرها و کمیسیونها و پرداخت هزینه کارگاههای تعطیل شده و تعدیل قیمت‌ها و ... می‌شود. در واقع پیشرفت واقعی طرحها نسبت به هزینه انجام شده بسیار پایین است. بنابراین آن ارقامی که به عنوان سرمایه‌گذاریهای دولتی (تولیدی، زیربنایی و اجتماعی تحت نام سرمایه‌گذاری ملی) وارد می‌شود و نسبت آن را به درآمد ملی بالا می‌برد در عالم واقع و تحقق خارجی، سرمایه‌گذاری نیست، هزینه و اتلاف منابع است.

### موانع سرمایه‌گذاری خصوصی

اینکه اندوخته‌های خصوصی را هر چه بیشتر باید به سوی سرمایه‌گذاری تولیدی جذب و جلب کرد، مشخص است، و جملگی بر آنند و از آغاز انقلاب همواره در برنامه‌ها و بودجه‌های دولت و سیاستها و گفتارها بازگو شده و مورد تأکید تمام مسئولان بوده و هست. اما مسئله این است که به رغم این همه گفتار و تلاش باز چرا بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری تولیدی اقبال نشان نمی‌دهد؟ در حالی که، دولت همواره برای سرمایه‌گذاری‌های خود دچار کمبود سرمایه است. به نظر ما عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زیادی، در این واقعیت مؤثرند که ذیلاً فهرست‌وار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - بالا بودن هزینه‌های سرمایه‌گذاری بویژه هزینه‌های قبل از بهره‌برداری
- ۲ - طول کشیدن دوران اجرای یک طرح سرمایه‌گذاری که معمولاً بین ۶ تا ۱۲ سال است. از این جهت حتی کشور فقیر بنگلادش هم از ما جلوتر و کارآمدتر است.
- ۳ - بالا بودن سود بخش خدمات و بویژه زیربخش تجارت که امروزه به عنوان بزرگترین رقیب صنعت و تولید و شدیدترین مانع سرمایه‌گذاری تولیدی درآمده است و طبعاً همه را جلب به تجارت و دلالتی می‌نماید.
- ۴ - بالا بودن هزینه‌های اصلی دستمزد و حقوق و فروعات دستمزد، به نسبت کارایی و بهره‌وری نیروی انسانی در ایران. این امر سرمایه‌گذاران خصوصی را وادار می‌کند که هر چه بیشتر به سوی صنایع ماشینی، اتوماتیک و غیراشتغال‌زا روی نمایند و همین امر هزینه سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد و وابستگی و دردسر مربوط به قطعات یدکی را بالا می‌برد.
- ۵ - گذشته از حقوق و دستمزد، روابط مدیریت و کارکنان، به علت قانون کار موجود، مدیریت و فن‌آوری

را در صنایع بسیار در موضع ضعف قرار می‌دهد و در مجموع بازدهی تولید را پایین می‌آورد و جاذبه صنعت و تولید را برای صاحبان ثروت کمتر می‌کند.

۶- نوسانات نرخ ارز و بهای واردات مواد اولیه و کمکی صنایع و نیز مقررات دائم‌التغییر دولتی و بانکی همواره صنایع را با مشکلات و گاه هزینه‌های غیرمنتظره روبرو می‌کند.

۷- پیچیدگی شرایط و مقررات و خواسته‌های بوروکراسی دولتی و خواسته‌های مقامات محلی که انواع باج و خراج را بر صنعت تحمیل می‌کند و تجارت بکلی از آنها آزاد است.

۸- مهمتر از همه، شرایط بسیار و ناپایداری است که هیچ امنیتی برای سرمایه‌گذاری باقی نمی‌گذارد. از طرف دیگر، در فرهنگ اجتماعی ما سرمایه‌گذاران صنعتی به عنوان سرمایه‌دار زالوصفت تبلیغ شده در حالی که تجار از این گونه نسبتها مصون و مورد احترام رجال مذهبی و سیاسی نیز بوده و هستند.

۹- سیاست درهای باز و عدم حمایت دولت از صنایع داخلی در برابر صنایع قدرتمند خارجی.

۱۰- به طور کلی طول کشیدن دوران بازگشت سرمایه، به علت پایین بودن نرخ سودآوری صنعت در مقایسه با تجارت.

این موارد بخشی از عواملی است که جاذبه سرمایه‌گذاری صنعتی را در میان مردم و صاحبان اندوخته بسیار کم و نازل می‌سازد. در میان مردم و مهندسان طبقه متوسط، مشهور است که برای اقدام به تأسیس یک صنعت جدی، سرمایه‌گذار باید یا دیوانه باشد یا عاشق تا جرأت اقدام به چنین کاری را به خود بدهد.

\*\*\*

با توجه به نکات فوق اندر ضرورت سرمایه‌گذاری تولیدی برای حیات ملی و پشتوانه پایدار جهت حراست از ارزشها از یک سو و توسعه عادی و رفاه جامعه، از سوی دیگر آشکار می‌شود که آن کسانی که جو سیاسی و امنیتی کشور را با حادثه‌آفرینی‌ها و تهاجمات و تبلیغات تهاجمی خود برای حفظ حاکمیت انحصاری خویش، مرتباً به سوی تلاطم و توفانی شدن پیش می‌برند و آرامش و امنیت را از مردم می‌گیرند، چه تأثیر ویرانگری در عقب‌ماندگی، فقر و فساد جامعه دارند. عاقبت این سیاستها جز فقر و فروپاشی و سقوط در دامان قیم‌های خارجی نیست. متأسفانه این جماعت هستند که مدعی سخنگویی انحصاری و پاسداری از ارزشها و دیانت اسلامی شده‌اند و با این ادعا انحصار قدرت سیاسی را هم برای خود می‌خواهند.

اما نیروهای دیگر درون حاکمیت یا بیرون از آن هم از مسئولیت مبری نمی‌باشند. آنها نیز اگر خود را به هر یک از عوامل موانع سرمایه‌گذاری آلوده سازند، با توسعه و ترقی و عدالت و استقلال ایران مخالفت می‌کنند. بنابراین در پیشگاه ملت و تاریخ و خدای جهان سربلند نمی‌باشند. والعاقبة للمتقين

## مصدق، نیاز زمانه و الگویی راهگشا\*

این نشریه که به مناسبت ۲۹ اردیبهشت ماه، زادروز مرحوم دکتر محمد مصدق، به صورت ویژه‌نامه منتشر می‌شود، حاوی نکاتی در خصوص اخلاقیات و سیاستها و رفتارهای اجتماعی آن مرد بزرگ است. قصد ما این است که نسل جوان ما که به علت شرایط خاص فرهنگی، آموزشی و سیاسی، از آشنایی با تاریخ معاصر کشور محروم شده، با یکی از چهره‌های شاخص آزادیخواهی و مردمسالاری آشنا گردد، تا هم بداند در گذشته این کشور چه مردان بزرگی زیسته‌اند و چه فداکارها و کوششها نموده‌اند و هم با قیاس آگاهانه شرایط آن روز با امروز از سیاستها و روشهای عملی مفید آن روز برای امروز بهره بگیرند. اما چون ممکن است از سوی جناح انحصارطلب و خشونت‌گرا مورد اعتراض و تخطئه قرار گیریم با طرح این موضوع که این نشریه به جای دغدغه‌مقابله با تهاجم فرهنگی غرب، و به جای نگرانی نسبت به افول ارزشها و مقدسات دینی! و ... استخوانهای پوسیده یک شخصیت تاریخی را از قبر بیرون می‌کشد و لذا در صفوف یکپارچه مردم شکاف می‌اندازد! ضروری به نظر می‌رسد که اهداف و انگیزه‌های خود را از تدوین این ویژه‌نامه مطرح نماییم:

۱- ما نه فقط نسبت به مسائل و مشکلات انقلاب و میهن و ملت ایران بیگانه نیستیم، بلکه دغدغه ما، سلامت امور و بهبود روزگار مردم هموطنان از مسلمان و غیر آن، بقا و استقلال و اقتدار و عظمت ایران و اسلام است و بس. اگر این نبود دلیلی بر تحمل فشارها و حملات و تهمت‌های آقایان و رنجها و زحمات مربوط به انتشار این نشریه در سختیها و خصومتها وجود نداشت. ما نه فقط چنین نیثی در اعماق و زوایای قلب خود نداریم که بخواهیم با مطرح ساختن شخص یا شخصیت‌هایی، هر چند بزرگ، اذهان مردم را منحرف نماییم، بلکه برعکس، به خود آقایان جناح انحصار شدیداً معترضیم که اگر شما بواقع درد

---

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۵۳، اردیبهشت ۱۳۷۸ چاپ شده است.

مردم و شهروندان با مسلمانان ایران را دارید، یا اگر درد ارزشهای دینی را دارید، چرا به جای همدلی و همفکری با دولت منتخب مردم، و حل گرسنگی و مسکن و بیکاری مردم، آنها را به شعار و خصومت و تفرقه می‌کشانید؟ چرا به جای بالا بردن اقتدار و قدرت مقاومت و مقابله این ملت با تهاجمات همه جانبه سیاسی، تبلیغاتی و اقتصادی و حملات و نفوذهای بیگانگان؛ به جای اندیشیدن به نان و کار و امنیت و امید به آینده مردم تحت حکومت خود؛ به جای تلاش در وحدت و انسجام مردم؛ به جای گسترش فضای بردباری و برادری بر طبق دستورات و تأکیدات قرآن و پیشوایان دین؛ به جای گسترش فضای مهر و عطف و رحمت، و به جای گردن نهادن به رأی و خواست مؤکد و مصرح بیست و چند میلیون مردم این سرزمین به یک سری حادثه آفرینی‌ها و بحران‌زایی‌ها می‌پردازید تا دولت از اقدامات بنیادی و کارشناسانه خود در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی ناتوان شود؟ هدفها و روشهای جناح انحصار، موصوف به راست، منحصرأ در چهارچوب محاصره و تنگ‌تر کردن فضا برای عمل دولت خاتمی، از طریق ارباب، خشونت، سوءاستفاده و تمسک منحرفانه به قانون جهت مصالح خصوصی و گروهی، متمرکز شده است. اینان مرتباً ارزشهای انقلاب و جنگ و اسلام را بهانه می‌کنند و بر سر آن به جنجال آفرینی می‌پردازند تا مگر دولت را از ادامه خدمتگزاری ناامید کنند، و مردمان و شهروندان را که برای مصالح ملی و منافع وطنی بسیج شده‌اند، منصرف سازند. چرا تغافل می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید اگر مردمی امید به آینده را از دست بدهند، گرسنگی و بیکاری بر آنها سیطره بیابد، دیگر معنای ارزش و دین را نمی‌فهمند؟ دیگر محال است تحت این شرایط محرومیت، شما بتوانید بر طبق ارزشهای مورد ادعای خودتان که از مشتی ظواهر و شعارها و عزاداریها فراتر نمی‌رود، روی این مردم تأثیر مثبت بگذارید. چرا نمی‌خواهید نیم‌نگاهی به کارنامه عملی این بیست سال تبلیغات رسانه‌ای و صداوسیما و تریبونهای مذهبی و سیاسی و تعلیمات و برنامه‌های دینی مدارس خود بیندازند، تا صحت گفتارهای ما ثابت شود؟ مگر نمی‌دانید که ناموس عدالت پروردگار عالمیان بر این مدار نیست که عده‌ای سود خویش را در زیان عده کثیری از مردم بجویند؟ مگر نمی‌دانید اگر بر اساس عدالت و آزادی عمل کنید دین مداری هم در میان مردم رشد می‌کند و شکوفا می‌گردد؟ مگر نخوانده‌اید که پیشوایان ما، امام صادق (ع) گفته‌اند اکثر مایحتاج الله الناس، الامن و العدل و الخصب؟ چرا به خود و کارنامه خودتان نمی‌نگرید که از این سه نیاز ذاتی و طبیعی انسان کدام را به این ملت ستم‌دیده ارمغان داده‌اید؟

به هر حال برای جلب نظر آقایان بحران‌ساز و کل مردم ایران زمین ناگزیر شده‌ایم که نام دکتر مصدق و سیاستهای او را مطرح کنیم چرا که وی در دوران زمامداری ضمن بردباری تمام در برابر خیل مخالفان و دشمنان، فقط شعار نمی‌داد، برنامه‌های عمیق و دقیق اقتصادی و اجتماعی هم طرح و اجرا می‌کرد.

۲ - نیروهای ملی به خصوص جماعت ملی - مذهبی این جامعه از ۲۸ مرداد ۳۲ تا امروز، بر سر ادامه راه

مبارزه ملی برای نیل به آزادی، استقلال و استغنا و اقتدار بر حسب الگوی مصدقی آن ثابت قدم و وفادار بوده‌اند. اینان نهضت ملی را همواره حفظ کرده‌اند و از دهه ۴۰ به بعد برای تحقق انقلاب اسلامی همان سیاق و الگو را با عملکرد قاطع و رادیکال پی گرفتند و فرهنگ نفی رژیم وابسته پهلوی را در جامعه چنان شایع ساختند که منجر به پیروزی انقلاب شد. اما با کمال تعجب شاهد بودیم که از چند ماه پیش، آقایان جناح انحصار حملات و تخطئه دکتر مصدق و به قولی مصدق‌کوبی را آغاز کرده‌اند. این بار چون از برنامه فرعی و پوسیده کوبیدن و حذف و طرد خدمتگزاران زنده اسلام و ایران، طرفی برنبرسته‌اند و تهاجمات ایشان (همچون برنامه هویت صداوسیما) اثر عکس بخشید، به نظر می‌رسد که بر آن شده‌اند که برنامه هویت را در مورد گذشتگان نامداری چون دکتر مصدق به اجرا درآورند. غافل از آنکه نمی‌دانند هرگونه تبلیغ برضد آنان اثر عکس دارد به گونه‌ای که حیثیت آن فرد مورد هجوم در نزد مردم بالا می‌رود. به هر حال ضرورت و تکلیف ملی و دینی و وجدان انسانی حکم می‌کند که ما به روشن ساختن حقایق و واقعیات تاریخی معاصر و دفاع از خادمان مظلوم این ملت مظلوم‌تر پردازیم تا نسلهای جدید با این چهره‌ها آشنا شوند. زیرا آموزشهایی که در مدارس درباره نهضت ملی و رهبر نام‌آور آن می‌دهند، به همان ترتیب است که کودتاچیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌پنداشتند و تبلیغ می‌کردند.

۳ - تحرکات سیاسی و اقتصادی جناح انحصار برای باز کردن راهی به سوی انگلستان بسیار ابهام‌آمیز و سؤال‌برانگیز است. مذاکرات محرمانه رئیس دیپلماسی کابینه احتمالی آقای ناطق نوری با معاون وزارت خارجه انگلستان و انتشار متن آن از سوی وزارت خارجه در اواخر سال ۱۳۷۵ و در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، و نیز تحرکات مدیریت اتاق صنایع و معادن و دعوت ایشان به انگلستان و پذیراییهای آنچنانی از آنان، حکایت از نوعی گرایش و اقبال آقایان نسبت به بریتانیای کبیر، می‌نماید. البته ما مخالف حسن روابط تجاری، اقتصادی، سیاسی، علمی و تکنولوژیک با هیچ کشوری نیستیم اما مهم دانستن این نکته است که در بحبوحه شعارها و مواضع غرب‌ستیزانه آقایان این بال گشودن به سوی انگلستان به چه منظور است؟ آیا بریتانیا از پرچمداران سیاستهای استعماری و غارت جهان سوم، به خصوص آسیا و آفریقا نبوده است؟ بریتانیا به طور مشخص در کشور ما سوابق سوئی داشته است. از قدیم معروف بود که سیاست بریتانیا به خصوص حاکمیت انگلیسی شبه قاره هند در ایران بر این باور بوده است که ایران نباید صنعتی بشود و باید همچنان یک کشور کشاورزی باقی بماند. برخی از سرزمینهای مجاور هندوستان مثل سیستان و بلوچستان و بخشی از جنوب خراسان و بنادر ساحل دریای عمان در جنوب برای جلوگیری از نفوذ تمدن ایرانی در هند می‌بایست به سرزمینهای سوخته مبدل شوند و چنین کردند. در حالی که ایران به علت ظرفیتهای بالقوه انسانی و طبیعی اش استعداد پیشرفت صنعتی و تبدیل شدن به یک قدرت در منطقه را دارد. پس منع ایران از صنعتی شدن، سبب

می‌شود که ایران همواره محتاج غرب و به خصوص رهبران دنیای غرب مثل انگلستان و آمریکا باقی بماند. بیش از ۸۰ سال از شروع صنعتی شدن ایران می‌گذرد، در تمام این مدت به رغم تحولات و دست به دست شدنهای قدرت، انگلستان کوچکترین نقش و کمکی در صنعتی شدن ایران نداشته است. پس موضع بریتانیا نسبت به ایران یک سیاست استعماری کامل بوده است زیرا که استراتژی آن مخالفت با صنعتی شدن ایران است و عدم کمک و همکاری در برنامه‌های صنعتی ایران طی ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته حکایت از آن دارد که هنوز نیز بر سر این سیاست است و اگر اخیراً سخنی از سرمایه‌گذاری در ایران می‌رانند، فقط در زمینه نفت و گاز است که به معنای ادامه وابستگی به صادرات نفتی می‌باشد. با این سوابق و مواضع رویکرد آقایان جناح انحصار به بریتانیا ابهام‌انگیز است و با ظواهر و تظاهرات آقایان همخوانی ندارد. با این همه واقعیات اقبال مدیریت اتاق صنایع و بال‌گشودن به سوی روابط با انگلستان به چه منظور است؟ حمله به ملیون و ملی - مذهبی‌هایی چون ایران فردا و مصدق‌کوبی از موارد این اقبال به شمار می‌رود. آیا بی‌جهت است که جناح راست بر حسب افاضات برخی از متفکرانشان، معتقد به صنعتی شدن ایران نیست و، برعکس، معتقد است که مزیت نسبی ما ایرانیان تجارت است؟

این همسویی بینش اقتصادی آقایان با بریتانیای کبیر موجب اقبال آنان از روابط با انگلستان است و بدیهی است که در این چهارچوب می‌بایست مصدق و مصدقی‌ها و ملی - مذهبی‌ها همگی قربانی و بدنام و بی‌حیثیت شوند. حال آقایان باید به ملت ایران پاسخ دهند که در صورت تجاری یا کشاورزی ماندن ایران زمین، پاسخ اشتغال و زیست و رفاه ۶۵ میلیون جمعیت کنونی ایران را که تا پایان قرن چهاردهم به حدود صد میلیون می‌رسد چه کسی باید بدهد؟

این روندها است که ما را وامی‌دارد تا با طرح مجدد نام مصدق در تاریخ ایران، از سیاستها و اهداف و منافع و مصالح ملی خود دفاع کنیم. این احساس تکلیف فقط یک سویه و ملی‌گرایانه یا ملت‌پرستانه نیست؛ ما ملی - مذهبی‌ها به شهادت نیم قرن حضور در صحنه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشورمان هم درد دین خدا و اسلام را داریم و هم دغدغه استقلال و اقتدار ایران را. در غیاب استقلال و ترقی و صنعتی شدن ایران و بیکاری و گرسنگی عمومی و عقب‌ماندگی مردم معلوم نیست از اعتقادات دینی و ارزشهای اسلامی چه باقی می‌ماند. آقایان جناح انحصار، به بهانه حفظ ارزشها، به آزادی و آزادگی و استقلال نهادهای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی حمله می‌کنند، در حالی که باید بدانند با نفی آزادی و حضور و نظارت مردم، هم ارزشها فاقد بستر مناسب شکوفایی می‌شوند و هم ایران و ایرانی به سوی انحطاط و عقب‌ماندگی و ذلت می‌روند. روشها و بینشهای آقایان، نافی هویت ایرانی و ماهیت اسلامی است. به فرموده امام شهیدان (ع)، ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم.

۴ - در بجزوچه سرگردانی مقامات حاکمه و ملت، بر سر جستجوی راههای برون رفت از بحران اقتصادی

و تحیر همگان در انتخاب سیاستهای کارگزارانی یا سیاستهای اقتصاد دولتی مورد ادعای جناحهایی از همین حاکمیت، بسیار مفید و ضروری به نظر می‌رسد که با طرح مصدق و سیاستهای او یک الگوی اقتصاد ملی به ملت و دولت ارائه شود که موجب تقویت تدریجی ساختار مقاومت و رشد و استغنا و بی‌نیازی ملت و میهن ما گردد. الگویی که مدتی کوتاه در این کشور اجرا شده و توفیقاتی یافته است و سپس مورد تعقیب ملل رهایی‌طلب جهان سوم قرار گرفته و به صورت الگوی رهایی و مقاومت و اقتدار ملی شناخته شده است: اقتصاد بدون نفت با روایت مصدقی آن الگویی جاافتاده است که به دلیل موانع و مشکلات ساختاری جامعه ایران در آن روز و هجوم دو جانبه استبداد و استعمار، دچار شکست موقت شد.

آموزشهای دینی و قرآنی به ما می‌آموزد که جامعه‌ای که معاش نداشته باشد معاد ندارد، یعنی با شکمهای گرسنه و جوانان بیکار و بی‌آینده سخن از ارزشهای معنوی و آخرت راندن بی‌ثمر است. چنانکه محصول این همه تلاش بیست ساله خودتان را در میان مردم و جوانان مشاهده می‌کنید. شما اول باید دلهره و نگرانی آن جوانان را جستجو و درمان کنید. وقتی امام صادق (ع) فرموده‌اند که امنیت و عدالت و فراوانی (معاش) اولین و بیشترین نیازمندی انسانها در زندگی اجتماعی است، مسلماً امام صادق (ع) فردی نبوده‌اند که درد دین و اسلام و آخرت نداشته باشند، ولی ایشان به درایت فهم خود با الهام از مکتب وحی و قرآن می‌دانستند که این سه احتیاج، بستری هستند که در آن شکوفایی ارزشها و باروری معنویت امکان‌پذیر است و لاغیر.

پس طرح مصدق و سیاستهایش، توسعه شخصیت‌پرستی نیست، بلکه ارائه الگویی است برای حل دردها و رنجهای بیکران مردم این مرز و بوم. آقایان محترم سران جناح انحصار، به ملت و دولت منصفانه گزارش دهند که از این سه احتیاج اولیه، کدام یک را به ما ایرانیان عرضه فرموده‌اند و آیا این همه تشنج‌آفرینی‌های سیاسی زیر لوای دین و دین‌خواهی، ثبات و امنیت سیاسی جامعه و آینده‌داری آن را نابود نمی‌کند؟ پس شما نه تنها با توسعه سیاسی که با توسعه اقتصادی مستقل و خودکفا و نیز توسعه دیانت باطنی مردمان مخالفت می‌فرمایید. فاعتبروا یا اولی الابصار.

الم ترالی الذین بدلوا النعمت الله کفراً او اخلوا قومهم دارالبوار.



## جنبش دانشجویی، هشدار!\*

در هفته‌های اخیر، جنبش دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف تحرکاتی داشته است که در پاره‌ای از محافل سیاسی مورد استقبال قرار گرفته و متقابلاً موجب نگرانی برخی از وابستگان به انقلاب و جنبش دوم خرداد شده است. جملاتی از قبیل "ما از بمب اتمی قوی‌تریم" یا مضامین برخی نامه‌های انجمن‌های اسلامی دو نوع احساس فوق‌بروانگیخته است. سخن بر سر نیات پاک یا شجاعت و حریت دانشجویان نیست، اما اگر قرار بر دمیدن در تنور تند و چپ‌روی باشد، جناح اصلی طرف مقابل جبهه دوم خرداد، یعنی جناح انحصار و سرکوب موسوم به جناح راست، در یک سوی و مجموعه افراد و محافل مخالف انقلاب و اسلام موسوم به ضدانقلاب در سوی دیگر، بسیار متمایل‌تر و آماده‌تر و برخوردارتر از حمایت‌های داخلی و خارجی می‌باشند. نقطه قوت و امتیاز نسبی جبهه دوم خرداد، در اینست، این جنبش یک حرکت اصلاحی در درون انقلاب و نظام است تا شاید به نحوی مسالمت‌جویانه انقلاب به مسیر اولیه و موعود خودش بازگردد. این جنبش بر حقانیت ملی و اسلامی و حرکت قانونی استوار است و مصمم به حراست از آن دستاوردها و سرمایه‌های ملی است که به بهای ایمان و خون و احساس بسیاری در سی سال اخیر حاصل شده است. مردان صاحب اندیشه و تعقل و مسئولیت وطنی و تعهد اسلامی به این واقعیت تاریخی پی برده‌اند که در سرزمین بلاکشیده ما، در طول یک نسل دو انقلاب ممکن نیست و انقلاب دوم، در صورت وقوع، با نابودی و فروپاشی یک کشور تاریخی و تبدیل مردمانش به فقرایی سرگردان و بی‌پناه خواهد بود.

روش و شیوه انتخابی این جبهه، آگاهانه و سنجیده و از سر مسئولیت و ظرافت و بر مبنای عقلانیت و تحلیل دوراندیشانه تاریخی - اجتماعی است. این جبهه در برابر این واقعیت تاریخی و اجتماعی تولد

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۵۴، اردیبهشت ۱۳۷۸ چاپ شده است.

و تکوین یافت که پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، هرگونه خشونت و تشنج آفرینی؛ سلب امنیت و ثبات از جامعه و راندن مردمان بیشتری به ترک مسئولیت و وابستگی‌های ملی و وطنی و انتقال سرمایه‌های بیشتر به خارج و رها شدن توده‌های میلیونی در آتش فقر و فساد و جنگ داخلی و پشت کردن به معنویت و توحید و تسلیم استقلال و هویت ملی و در نهایت انحطاط و ظلم بیشتر و پریشانی و فروپاشی اجتماعی را در پی خواهد داشت. جنبش دوم خرداد با طرح و اعلام برنامه‌های آقای خاتمی و با همت و حمایت تاریخی و بی‌سابقه اکثر مردم در اوجگیری تشنجات و تعصبات و قشری‌گریها به این حقیقت تاریخی و اجتماعی رسید که هرگونه تندروی و عدم بردباری از جانب وابستگان به جنبش دوم خرداد نه تنها جبهه انحصار و سرکوب و مخالفان آرامش و آسایش و مشارکت عمومی مردم را یک قدم هم به عقب نمی‌راند، بلکه موجب تشدید مواضع و بحران آفرینی‌ها می‌شود. بحران آفرینی‌ها و تشنجاتی که موجب تحلیل رفتن روزافزون توان مادی و معنوی و اقتدار ملی می‌شود که هم آن جبهه را به سوی اضمحلال می‌کشاند و هم کل جامعه و وطن ایرانی را به طرف تنافر و خصومت و گسست پیوندها و عواطف اجتماعی و انسانی می‌راند. نظریه پردازان این جنبش، به قدرت استدلال عقلی و منطقی و به اتکای شواهد تاریخی بسیار، این بار فروپاشی و اسقاط نظم و نظام سیاسی موجود را مرادف با فروپاشی و اضمحلال تمامیت کشور و ملت و وطن ایرانی شناخته‌اند. بنابراین اینان چاره کار و کم‌هزینه‌ترین راه برونشد از بحران و تنگناهای کنونی را در حرکت اصلاحگرانه در چهارچوب کلیت نظام و تحمل و بردباری در برابر تعدیات و بحران‌زایی‌ها و توسل به تدبیر و عقلانیت و رها کردن منافع و مصالح آنی یا کوتاه‌مدت خود جهت حرکت به سوی افقی روش‌تر و امیدآفرین‌تر یافته‌اند.

مواضع اخیر جنبش دانشجویی، گرایش به واکنش فوری بدون اندیشه راهبردی (استراتژیک) دارد، و از حرکت سیاسی - اجتماعی آن نوعی روزمرگی عکس‌العملی، و نه تحلیل راهبردی، برداشت می‌شود. به این جهت لازم است که در این مقطع و روزگار حساس و خطیر، ما بار دیگر اهداف استراتژیک ملی - مذهبی خودمان را یادآور شویم و سپس به تحلیل و بازشناسی جنبش دانشجویی در ایران و جهان بنشینیم تا شاید بتوانیم با وحدت و انسجام عقلانی و منطقی بیشتری به راه خود ادامه دهیم و توده وسیعتری را به راه دوم خرداد رهنمون سازیم. ما راه‌های طی شده را بارها پیموده‌ایم اما این بار شرایط جهانی و تاریخی دیگر به ما اجازه تکرار گذشته‌ها را نمی‌دهد.

جناح انحصار به نام اسلام و دیانت و داعیه سراب‌گونه رهبری و مرکزیت عالم اسلام و محور استکبار، از طریق نظریه ذوب در ولایت، راه خود را در بحران‌زایی و خشونت و سرکوب و نفی تمامی قرائت‌های دیگر از اسلام و انقلاب می‌جوید و می‌خواهد نفس را از همگان برباید تا بال سیطره و سلطه مطلقه خود را بگشاید. این بینش و روش و منش حاکمان انحصار با داعیه حفاظت از ارزشهای دینی، متأسفانه در

تمایلات و روحیات دینی ایرانیان اثر عکس بخشیده و موجب دوری بسیاری از افراد جوان، میانه و مسن از دیانت و معنویت توحیدی شده است.

اما مصالح و واقعیات غیرقابل انکار تاریخ ایران به ما می‌گوید که این ملت هویت ایرانی - اسلامی خودش را با هم و در کنار هم یافته و می‌یابد. این ملت به رغم سابقه دیرینه و خدمات بسیارش به اسلام و عرفان و علم و حکمت و با وجود استعداد های عظیم انسانی و منابع و امکانات طبیعی و جغرافیایی اش، حق نیست که در صحنه این جهان جایگاه اصیل خود را به عنوان یک ملت مترقی و متعهد و آزاد و مبتکر و مستقل از دست بدهد. برای این امر ضروری است که هر چه بیشتر فضای اجتماعی و ملی خود را از عدم امنیت و تشنج بزداید و راه تأمل و پایداری ارادی و آگاهانه بیابید و آرامش و ثبات آینده‌داری را پی بریزد و با هر عامل سبب‌ساز تشنج و عدم امنیت مقابله کند تا ضمن تضمین بقای خود، از نعمات مادی و رفاه و آسایش و برکات معنوی و متعالی برخوردار گردد. پس راهبرد ملی ما رویکرد به عقلانیت، تدبیر، دوراندیشی، و مقابله با دشمنان خارجی و داخلی و حفظ سرمایه‌ها و دستاوردهای موجود و پیمودن تدریجی راه و پرهیز از "نفی وجودی طرف مقابل" و عبرت‌آموزی از حوادث و تجارب پنجاه‌ساله خودمان می‌باشد.

مشی گفتگوی مسالمت‌آمیز و بردبارانه با طرفهای مقابل و معاند را باید اتخاذ کرد تا مردمان وطن خواه و کاردان و معنویت‌طلب بیشتری جذب شوند. در راه تحقق این مشی باید مداومت و پیگیری داشت و از ضرباتی که از این یا آن سو وارد می‌شود، نهراسید. تسلیم احساس شدن و رفتار سریع و واکنشی نسبت به تحریکات و توطئه‌آفرینی‌های طرف مقابل داشتن و بر طبل تنفر و تعصب و خشونت کوبیدن، ضد این راهبرد ملی است و دقیقاً خواست طراحان جناح انحصار است و در اندک مدتی جامعه ما را به ورطه نابودی می‌کشاند.

پس از ذکر کوتاه این مشخصه‌های راهبردی، ضروری است که به شناخت مختصر جنبش دانشجویی و رابطه آن با راهبرد مذکور بپردازیم. به این ترتیب شاید بتوان از مزایا و قوت‌های این جنبش در راه بقا، اقتدار، استقلال و هویت تاریخی خود، حداکثر بهره را بگیریم و با پرهیز از نقاط ضعف و کاستیهای آن، راه دستیابی به آمال و آرمانهای فوق را هر چه بیشتر محکم و منسجم سازیم.

۱ - ما ایرانیها از زمانی که از نعمت دانشگاه و مجامع عالی علمی و فنی برخوردار شدیم (حدود ۶۵ سال)، همواره دانشگاه را در دفاع از آزادی و استقلال و حقوق مردمی فعال و آغازگر شناخته‌ایم. نخستین اعتصاب دانشجویی در دانشکده فنی دانشگاه تهران به سال ۱۳۱۵ اتفاق افتاد که سنت مبارزه آزادیخواهی و میهنی را در دانشکده‌های مهندسی کشور پی ریخت. نخستین اعتصاب مهندسان و اساتید دانشگاه به سال ۱۳۲۲ از دانشگاه و دانشکده فنی آغاز شد. تحت عنوان حقوق صنفی مهندسان و کارشناسان ایرانی

در برابر کارشناسان خارجی، اولین گام در راه خوداتکایی و اتکا به منابع داخلی و پرهیز از خودباختگی و امتیاز به بیگانگان برداشته شد. از آن زمان، دانشگاه مرکز پرشور و حرارت جنبشهای آزادیخواهی و وطن‌دوستی در کشور ما شد، و دانشجویان چه در جریان جنبش ملی و چه در انقلاب اسلامی و پس از آن، همواره نقش آغازگر و مدافع حقوق ملی و مردمی را داشته و وارسته‌ترین و صمیمی‌ترین یاران و خدمتگزاران جنبش مردمی و انقلابی گردیدند. اندکی پس از کودتای ۲۸ مرداد، دانشجویان دانشکده فنی با تقدیم سه شهید به خون خفته در راه حراست از نهضت ملی و جبهه استقلال و آزادی وطن، در صدر دانشجویان و مبارزان وطن قرار گرفتند. از آن پس، دانشگاه همواره سنگر دفاع از استقلال و آزادی و عدالت بوده است. با گسترش دانشگاهها در استانها و شهرهای دیگر کشور دانشجویان سمت سنگرداری خود را در سطح ملی حفظ کردند. در سالهای خفقان‌آمیز ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دانشجویان پیشتازان جنبش قهرآمیز برضد رژیم وابسته و وطن‌فروش پهلوی گردیدند، و نهضت‌های مسلحانه را که با عزم و اراده و نظم و سامان قوی و جانفشانی‌های عظیم همراه بود، پی ریختند. بالاخره در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، دانشگاه، به خصوص دانشگاه تهران، از مهمترین مراکز پیشتازان و سنگرداران انقلاب گردید.

دانشگاهها طی سالهای ۱۳۵۹ تا ۷۵، به دلایل متعدد به محیطهای سرکوب و خفقان تبدیل شدند و تک صدایی یا هیچ صدایی بر آنها سایه انداخت. همین دوران سکوت و بی‌حرکتی سیاسی - فرهنگی، از منظر فعالیتهای علمی و تحقیقی و کارشناسی، نیز، دورانی کم‌محصول و ثمرگردید. دانشجویان دانشگاهها بعضاً فقط در جبهه‌های جنگ و دفاع مقدس ملی مشارکت می‌کردند و نه بیش. این، گوشه‌ای از وظایف ملی و سنت سنگرداری آزادی و منافع ملی و مصالح دینی و انقلابی دانشجویان بود. اما این پاسخگوی فضای سکوت و آرامش و تک صدایی طبقه حاکمه در دانشگاهها نبود. در ایران و جهان جنوب، دانشگاه و دانشجو و استاد رسالت فراگیرتری دارند. آنها همراه با فراگیری علم و فن و انتقال آنها در جهت استقلال و استغنائی ملی، پرچمداری و پاسداری از توسعه فرهنگی و سیاسی جامعه را نیز برعهده دارند. در دوران پانزده ساله مذکور، دانشگاههای ما از این حیث اقدام چشمگیری نکردند یا نمی‌توانستند بکنند.

۲ - قشر دانشجو، در کل شبکه دانشگاهی و مدارس عالی کشور، عموماً فرزندان ملت مظلوم و حق‌جوی این مرز و بوم بوده و هستند. این قشر به رغم کوششهای گزینشی دو دهه اخیر خوشبختانه همگی از وابستگان پلچین حاکمان نیستند. تمام طبقات و قشرهای مختلف در جبهه حکومت شدگان، در میان دانشجویان نمایندگی دارند. دانشگاههای ما در حال حاضر، آینه‌ای از بافت جمعیتی ملی ما می‌باشند. بجز برخی دانشجویان سهمیه‌ای که مربوط به طبقه حاکمند و اتفاقاً از وزن و اعتبار علمی کمی برخوردارند و معمولاً جناح راست و انحصارطلب درون دانشگاهها را شکل می‌دهند. این قشر با دردها و

آمال و دغدغه‌های ملت وحدت و یگانگی دارد و به سبب وارستگی ذاتی و عدم آلودگی به مقامات و ثروتهای دنیایی یک قشر آزاده و حریت‌طلب جامعه را تشکیل می‌دهد. از طرفی به سبب اشتغال علمی و تحصیلی از سطح بالای فرهنگی نسبت به سایر طبقات برخوردار است و برای تحقق فضای مسالمت و گفتگو و عقلانیت و همزیستی و سرانجام جامعه مدنی، آمادگی بیشتری دارد. بنابراین قشر دانشجویی ضمن آنکه آینه کل ملت است، این استعداد را نیز دارد که برای جامعه آینده ایران، بیش از سایر طبقات، الگو شود. با همین سنت و سابقه است که از سالهای ۱۳۶۸ به بعد که فضای جامعه اندک اندک به سمت گشایش می‌رود. ترکیب این قشر نیز مردمی‌تر می‌شود به طوری که مدیریتهای آنها خود را در توافق و هماهنگی کامل با دردها و دغدغه‌های مردم می‌یابند. به همین جهت این قشر همراه با خصلت حریت و حرارت و شور خاص سنی خود، در قالب دفتر تحکیم وحدت و غیر آن سر بلند می‌کند و بخش قابل توجهی از روند آزادی‌یابی و گشایش فضای سیاسی جامعه طی چهار سال اخیر را موجب می‌گردد.

پس تا اینجا در شأن و منزلت قشر دانشجویی، سخنی نمی‌توان داشت و هر آن کس را که صاحب عقل و دیده بی‌غرض باشد یارای انکار این وجه از جنبش دانشجویی نیست.

۳ - دانشجویان بر حسب طبیعت سنی و ماهیت وارسته خود، امور و جریانات اجتماعی - سیاسی را بیشتر در قالب آرمانی و فارغ از شرایط عینی و تحول آن درک می‌کنند. این مختص به دانشجوی ایرانی یا جنوبی نیست. جنبش دانشجویی فرانسه در حوادث ماه مه ۱۹۶۸ با یک آرمانگرایی بی‌سابقه جامعه فرانسه را تا مرز انقلاب و فروپاشی نظام فرانسه پیش برد. درست در زمانی که کشور فرانسه، به رهبری ژنرال دوگل، به تازگی از بحران جنگ الجزایر به در آمده بود، و جامعه فرانسه شروع به جبران عقب‌ماندگیهای خود نسبت به کشورهای غربی به خصوص آمریکا، انگلستان و آلمان می‌کرد، و پرچم مقابله و ایستادگی در برابر ایالات متحده و انگلستان را بر دوش گرفته بود و فروپاشی رژیم فرانسه تحت رهبری دوگل مورد خواست و علاقه آمریکا بود.

۴ - دانشجویان به سبب خصلت دانشجویی خود در دوره‌های مختلف دانشگاهی، قشری غیرمستمر و سیال هستند، چون مدت اقامت دانشجویی در دانشگاهها بین ۴ تا ۶ سال بیشتر نیست لذا طبیعتاً ساختار اجتماعی و فرهنگی سازمانها و محافل دانشجویی، در عمل تابع و بازتاب تحولات کل جامعه می‌شود و خصلت پیشتازی و طراحی حرکتی مستمر و پایدار در قالب جنبش ملی و مردمی را از آن قشر سیال سلب می‌کند.

۵ - در ۶۰ سال اخیر، جنبش دانشجویی ما نشان داده است که حرکات دانشجویی که گاه جو شکن و آغازگر و برانگیزاننده در میان مردم بوده است، معمولاً یا از همان آغاز نطفه‌بندی و یا در جریان پیشرفت خود، جذب جریانات خارج از دانشگاه می‌شود و به روند عمومی جنبش در سطح جامعه متصل

می‌گردد. علت این جذب شدن آن است که فشر دانشجو، به رغم نقاط قوتی که دارد در طراحیهای عمده و نظری و جمع‌بندیهای تاریخی - اجتماعی یا تعمیمهای نظری، چندان نمی‌تواند پشتتاز و موفق باشد چرا که واکنشهای سریع و صریح نسبت به شرایط محیط و شور و هیجان خاص دوره جوانی آدمی را از تعمق بیشتر در امور باز می‌دارد. دستیابی به تعمیمهای تاریخی - اجتماعی یا استخراج اصول و قواعد راهنمای راهبردی معمولاً محتاج ممارست و تکرر و نقد تجارب و تجرید از میان آثار و علائم تجربی بسیار می‌باشد و این مستلزم سن و سابقه طولانی‌تر و زمان تجربه‌اندوزی و آزمایشها و ابتلاهای متوالی است. معمولاً نهضت‌های دانشجویی به طور طبیعی و ساختاری از صفت طراحیهای راهبردی خالی می‌شوند. به همین علت است که در تمام مقاطع تاریخی کشور ما، جنبشهای دانشجویی با وجود استقلال اولیه خود، در جریان پیشرفت خود، جذب حرکت‌های سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی عمومی جامعه می‌شوند. این امر در عین پیوند خوردن با جنبش عمومی، که خود نقطه قوتی است، لزوماً و همواره امری مترقی و متعالی نیست. این نوع جذب شدن‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، گاه جریان دانشجویی را از پویایی و شورآفرینی خود می‌اندازد و دستخوش اهداف و مطامع خاص گروه‌ها و احزاب سابقه‌دارتر می‌سازد و چه بسا که خود دانشجویان پس از چندی، با مشاهده تحولات ایام، از گرایش خود نادم شوند. به هر حال این ویژگیها صرفاً وصف حال است نه عیب جویی.

جنبش دانشجویی، در طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۳۲، در دانشگاه تهران و سپس در دانشکده نفت آبادان، پیوسته رو به اوج رفت ولی در بخش قابل توجهی از این دوران، شدیداً تحت تأثیر حزب توده ایران قرار داشت. آن حزب نیز، بر حسب مصالح ایدئولوژیک و استراتژیک و تاکتیکهای خودش، حوادث و رفتارهایی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه به راه انداخت که با جهت‌گیریهای جنبش ملی ایران مغایرت داشت. چنانکه در دوره چهاردهم مجلس، وقتی دکتر مصدق در مورد سیاست موازنه منفی صحبت می‌کرد و به خصوص وقتی طرح یک ماده‌ای ممنوعیت مذاکرات نفتی تا رفع اشغال ایران توسط قوای بیگانه، در مجلس مطرح بود و مجلس و اکثریت مردم صاحب فرهنگ و ادراکات سیاسی این خط و طرح مصدق را می‌پسندیدند، حزب توده در برابر مجلس - تحت حمایت گردانهای ارتش سرخ شوروی - تظاهرات گسترده‌ای برضد طرح مصدق و دفاع از پیشنهادهای شوروی و میسیون کافتارادزه به راه انداخت و فعالان آن تظاهرات، بیشتر از دانشجویان بودند. و یا جریانات دانشجویی سال ۱۳۲۸، جریان سیاسی صلح‌طلبی و تأسیس خانه صلح را که یک جریان برون‌زا و استالینی بود و صددرصد سمت و سوی منافع شوروی را داشت، بر نهضت ضداستبدادی - استعماری ملی ایران - که برخلاف حرکت اول کاملاً خصلت درون‌جوش داشت - تقدم و ترجیح دادند. البته در پاییز همین سال ۱۳۲۸ جبهه دیگری در میان دانشجویان گشوده شد که با سرعت بر فضای دانشجویی و دانشگاه تهران که به حزب توده وابسته